



Special Consultative Status with the ECOSOC
دارای مقام مشورتی خاص نزد شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد



مجموعه مقالات سمپوزیوم بر خط تالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

« سازمان ملل متحد، تلاش برای برابری در جهان نابرابر »

به مناسبت هفتاد و پنجمین سالگرد تاسیس سازمان
و بیستمین سالگرد تاسیس انجمن

با مشارکت جمعی از استادان و پژوهشگران

به کوشش:

دکتر پوریا عسکری

(عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

www.unstudies.ir

تالار گفتگوی تخصصی حقوقی و سیاسی بین المللی

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

سمپوزیوم «سازمان ملل متحد، تلاش برای برابری در جهان نابرابر»

به مناسبت هفتاد و پنجمین سالگرد تاسیس سازمان ملل متحد

و بیستمین سالگرد تاسیس انجمن

با مشارکت جمعی از استادان و پژوهشگران

دیباچه

به نام آنکه جان بخشید ما را

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد سمپوزیوم نوشتاری برخط با موضوع «سازمان ملل متحد، تلاش برای برابری در جهان نابرابر» را همزمان با هفتاد و پنجمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد و بیستمین سال تأسیس خود را در تالار گفتگو در طلیعه سالروز تأسیس سازمان، از تاریخ بیستم مهرماه لغایت سوم آبان ماه سال ۱۳۹۹ برگزار کرد.

سازمان ملل متحد در تدارک برنامه های هفتاد و پنجمین سال تأسیس خود بود که از همان اولین ماه های سال ۲۰۲۰، ویروس کرونا و بیماری مهلک کووید-۱۹ به تدریج در نقاط مختلف دنیا گسترش یافت و به بحرانی پیش روی این سازمان که همانندی در طول حیاتش نداشت، تبدیل شد. آثار چندوجهی و عواقب بهداشتی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تهدید جدید سلامتی جهانیان، خیلی زود در همه جا نمایان شد.

سازمان ملل، حتی قبل از پدیداری این بیماری همه گیر، از چندسال پیش در سخت ترین شرایط پس از تشکیل خود به سر می برد. تهدیدات و مشکلات عدیده بین المللی، نقش مخرب ایالات متحده آمریکا در دوران ترامپ، به چالش کشیدن همکاری های بین المللی به عنوان اصل مهم نظم جهانی، نفی چندجانبه گرایی، بحران اعتماد، مشروعیت و کارایی و نیز نادیده انگاری موازین حقوقی بین المللی از جمله مؤلفه های دشواری های پیش روی سازمان می باشند. سازمان ملل متحد در طول حیات خود، به تشکیل مجموعه ای از نهادها، تدوین، تمرین اسناد، فرآیندها و تولید دانش در زمینه های مختلف دست یازیده و در عین محدودیت ها و برخی ناکامی ها یک قدرت هنجاری معتبر است. بعد از جنگ دوم جهانی، سازمان بر پایه یک اجماع جهانی پیرامون برابری و کرامت انسانی شکل گرفت. لیکن در واقعیت، ساختار و عملکرد آن نمایش نابرابری شد. این نابرابری در بحران کرونا، به بارزترین شکل ممکن خود را

نشان داد. در این بحران، حتی در جوامع پیشرفته و در حال پیشرفت بیشترین خطر و صدمه را مردم آسیب پذیر، فقیر، سالمند، دارای معلولیت و غیره تحمل می کنند.

کوشش های سازمان ملل متحد در این بحران جهانی به طریق معمول از طریق ارکان و نهادها، تشکیل جلسات، تصویب قطعنامه ها، تدوین گزارش، ارائه سخنرانی، کمک های بشردوستانه و گسیل نمایندگان انجام شد. به ویژه دبیرکل ملل متحد تلاشهای قابل توجهی در دوران همه گیری ویروس کرونا داشته است. وی در مورد شرایط نامطلوب جهان، فروپاشی آن به ویژه از منظر اقتصادی و آثار این وقایع بر افراد آسیب پذیر اشاره کرده و هشدار داده است. در مرور ادبیات دبیرکل، بیماری واگیردار، تراژدی نابرابری خوانده شده که در کشورهای مختلف نابرابری نظام های بهداشتی، شکاف در حمایت اجتماعی، عدم برابری ساختاری، تکرار و استمرار نسل های نابرابری و بین نسلی نمادهای آن است. آنتونیو گوترش به نابرابری موجود در نهادهای بین المللی و در راس آن، سازمان ملل متحد معترف و خواستار اصلاح آنها در جهت نقش بیشتر کشورهای در حال توسعه در تصمیم گیری ها می باشد.

امید می رفت که با باز خوانی تاریخ، اهداف، اصول، فعالیت ها و تحلیل آنها در قالب برنامه های هفتاد و پنجمین سال تأسیس، توجه مردم جهان به این تجربه تاریخی سه ربع قرن جلب شود و تبلور خواست مردم جهان برای مصون داشتن نسل های آینده از جنگ، به تجربه منحصر به فرد همکاری بین المللی جان تازه ای دمیده و امکان نقش آفرینی بیشتر برای آن فراهم آید. این مهم امروزه دلایل بسیار با چالش روبروست. ولیکن با عنایت به اهمیت آن برای گذر از بحران حاضر، انجام آن ضرورت زمان است.

باتوجه و درک اهمیت موضوعات فوق در جهان معاصر و همچنین تلاشهای سازمان ملل متحد در طول هفتادوپنج سال از تأسیس خود، برگزاری سمپوزیوم در دستور کار انجمن قرار گرفت.

عمده محورهای سمپوزیوم (و نه محدود به آنها) که در اعلامیه آمد به شرح زیر است:

۱. ارکان، نهادها و حقوق سازمان ملل متحد و نابرابری
 ۲. تلاش های سازمان ملل متحد در پایان دادن به استعمار
 ۳. اقدامات سازمان برای ارتقاء و رعایت برابر حقوق انسان ها
 ۴. سازمان ملل متحد و برابری جنسیتی
 ۵. سازمان ملل متحد، شیوع بیماری های مسری و نابرابری با تاکید بر ویروس کرونا
 ۶. سازمان ملل متحد، بحران محیط زیست و تغییرات اقلیم و نابرابری
 ۷. گرسنگی، نابرابری، توسعه و امنیت
 ۸. حقوق بین الملل و بحران نابرابری در سازمان ملل متحد
 ۹. سازمان ملل متحد و نابرابری در تجارت
 ۱۰. سازمان ملل متحد و نابرابری در دنیای دیجیتال
 ۱۱. سازمان ملل متحد، توسل به زور و نابرابری
 ۱۲. سازمان ملل متحد، تروریسم و نابرابری
- مشارکت در این سمپوزیوم مورد استقبال اساتید، پژوهشگران و دانشجویان علاقمند قرار گرفت و مقالات متعددی دریافت شد. پس از انجام داوری و فرایند تکمیل نهایی، دوازده مقاله پذیرش شد که در تالار گفتگوی انجمن به ترتیب روزانه منتشر و اینک در چارچوب مجموعه ای در اختیار قرار می گیرد.

مراتب امتنان و قدرانی عمیق خود را از زحمات مستمر، عالمانه و دقیق، صمیمانه، مجدانه دبیر کل معزز و مدیر محترم

تالار گفتگوی انجمن، استاد گرامی دکتر پوریا عسکری در برگزاری شایسته این سمپوزیوم ابراز می کنم.

وظیفه خود می دانم که از همه نویسندگان ارجمند و گرامی که با بزرگواری و همکاری خود موجب غنای این

سمپوزیوم گردیدند و مقالات آنان در سمپوزیوم منتشر شد، سپاسگزاری کنم. همچنین از همه علاقمندان محترم و

عزیزی که مقالات خود را ارسال، ولیکن به علت محدودیت و همچنین عدم تطابق با معیارهای سمپوزیوم، فرصت

انتشار نیافتند، تشکر می نمایم. انشاءالله در فرصت های آتی توفیق همکاری با آنان فراهم گردد.

مرور این مجموعه حاکی از ترکیب مطلوبی از پژوهشگران باتجربه و ارشد در کنار جوانانی مستعد و کوشاست که

رعایت آن یکی از اصول مهم انجمن در انجام فعالیت های خود است. سهم بانوان در سمپوزیم و ارایه مقالات چشمگیر

موجب افتخار جامعه و انجمن می باشد.

از همکار گرامی و عزیز دبیرخانه انجمن، خانم اعظم پازدار که با علاقمندی و کوشش بسیار هماهنگی، انتشار مرتب و

اطلاع رسانی مقالات سمپوزیوم را از طریق امکانات ما به عهده داشتند، قدردانی می کنیم.

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد در طول مدت بیست سال از تاسیس خود، تلاش وافر برای خدمت به جامعه

علمی و دانشگاهی در زمینه اهداف اساسنامه خود مبذول نموده است. در این راه با مساعدت جمعی از اساتید و

پژوهشگران برجسته، سعی بلیغ برای ارایه مطالب نو و همراه با تحولات جامعه بین المللی و سازمان ملل متحد برای

افزایش آگاهی و دانش در این زمینه صورت گرفته است. همچنین همواره از ابزارهای لازم و مختلف منطبق با شرایط

در زمان های متفاوت برای اهداف آموزشی و پژوهشی خود استفاده کرده است. برگزاری این سمپوزیوم هم

تلاشی برای انجام مسئولیت اجتماعی خود در شرایط حاضر دنیای ملتهب از ویروس کرونا و نیازمند دنیای مجازی

برای ارتباطات علمی می باشد. امید است که مجموعه بتواند به عنوان منبع معتبر، همچون دیگر انتشارات انجمن در زمینه مطالعات ملل متحد در ایران باشد.

با امید به گذر از روزهای سخت این دوران تمدن بشری و مرور تاریخ که غلبه بشر را بر مشکلات پیش روی خود در قرون و اعصار یادآوری می نماید، سلامتی و توفیق همگان را از خداوند متعال خواستار است.

با احترام و امتنان

نسرین مصفا

رئیس انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

فهرست مطالب به ترتیب تاریخ انتشار در تالار

ردیف	عنوان مقاله	نویسنده	شماره صفحه
۱	حصول همکاری‌های بین‌المللی در جهان نابرابر	دکتر نسرين مصفا	۱۰
۲	توسیع مفهوم مخاصمات مسلحانه بین‌المللی در پرتو حمایت سازمان ملل متحد از جنبشهای آزادیبخش	دکتر ستار عزیزی	۱۴
۳	سازمان ملل متحد و برابری نسلی در بهره‌برداری از تنوع زیستی دریاها: منابع ژنتیکی دریایی به منزله میراث مشترک بشریت	دکتر زکيه تقی زاده	۱۹
۴	سازمان ملل و تعهد به توانمندسازی سایبری	حسام نوروز پور	۲۶
۵	The Right to Development - Focusing on Capabilities to Function and Essential Needs	Dr. Mohammad Ali Farzin	۳۲
۶	سازمان ملل متحد، توسل به زور و نابرابری	محدثه قاسمی پاریزی	۴۰
۷	سازمان ملل متحد، توسل به زور و نابرابری	دکتر منیژه اسکندری	۴۶
۸	پایان بخشیدن به بی‌سزایی در نظام بین‌الملل؛ ناکامی تعامل دیوان کیفری بین‌المللی با شورای امنیت	دکتر فریده محمدعلی پور	۵۳
۹	امنیت زنان خاورمیانه بیست سال پس از قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت ملل متحد	دکتر ستاره طاهرخانی	۵۸

۶۷	دکتر هنگامه غضنفری	سازمان ملل متحد و برابری جنسیتی با تاکید بر چالشهای ناشی از کووید-۱۹	۱۰
۷۴	زهره شفیعی	حقوق زنان در آینده عملکرد کمیسیون تحکیم صلح سازمان ملل متحد	۱۱
۸۲	دکتر حسین نوروزی	تصلب سیاسی جامعه بین المللی، سازمان ملل کمرنگ و تنگناهای توسعه	۱۲

حصول همکاری‌های بین‌المللی در جهان نابرابر

دکتر نسرين مصفا - استاد دانشگاه تهران

با شیوع ویروس کرونا در جهان و بروز عواقب بهداشتی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن به طرق مختلف، نگاه‌ها به مفهوم «نابرابری» معطوف شده است: نابرابری اثرات کرونا بر جوامع پیش‌رفته و فقیر، تبعات نابرابر آن بر اقشار، طبقات و فرهنگ‌های متفاوت، دسترسی به امکانات پزشکی و درمانی، و تمکن مشارکت در پویش‌های مربوط به واکسن. بیش از هر زمان دیگری نیز توجه به «نابرابری» در ادبیات و اسناد ملل متحد رواج یافته است.

۷۵ سال پیش، سازمان ملل متحد با اندیشه برابری «حقوق بشر و آزادی‌های اساسی»، «برابری حاکمیت دولت‌ها» و «رفتار برابر در امور اجتماعی، اقتصادی و تجاری» برای تمامی اعضا و اعمال «برابر عدالت» [تاسیس شد](#). شعار سال، تنها چند روز پیش از همه‌گیری کرونا در جهان، «صلح، عزت و برابری در سیاره‌ای سالم» اعلام گردید؛ اما این روزها، بحران ناشی از بیماری کووید-۱۹، نابرابری‌های عمیق و گسل‌های فقر و بی‌عدالتی توأم با ترس و تنفر را نمایان‌تر کرده است.

در حالی تلاش ملل متحد در هفتاد و پنجمین سال خود برای «اهداف مشترک» و منافع مشترک اعضا آن ادامه دارد که نابرابری فزاینده، [بیش از دو سوم جهان](#) را در بر گرفته است. شاید بتوان گفت که تلاش برای غایت مشترک، تنها به بازتوزیع نابرابر نابرابری انجامیده است. گزارش سال ۲۰۲۰ میلادی کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان، با عنوان «[ما مردمان](#)» از «ادامه نابرابری درآمد»ها، «فقر مفرط»، «تاثیر سوء جهانی شدن بر برابری به عنوان چالش‌های قرن بیست و یکم یاد کرده بود و تأکیدی بر ابعاد برابری حقوق و جنسیتی داشت و رهایی از نیاز را یکی از مهم‌ترین رهیافت‌های

سازمان در حمایت از فقرا مطرح کرد. پیش از آن، گزارش پطرس پطرس غالی در مورد «[دستور کاری برای توسعه](#)»

به «برابری فرصت‌ها»، «رشد اقتصادی برابر» و «شرایط اجتماعی» برابر توجه کرده بود. پیش از آن‌ها و در دهه ۷۰

میلادی نیز تلاش فراوانی در مجموع عمومی ملل متحد، به ویژه از سوی کشورهای در حال توسعه جهت تصویب

اسنادی هم چون [قطعنامه نظم نوین اقتصادی، منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها، اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل](#)

[و روابط دوستانه بین دولت‌ها](#)، به ترویج گفتمان برابری کمک کرد. در حوزه حقوق بشر نیز نمونه‌های تاریخی هم چون

[اعلامیه کنفرانس تهران ۱۹۶۸](#) وجود دارد که برای اولین بار به عوامل ساختاری هم چون پیوند میان فقر و حقوق بشر

اشاره داشت. همه این‌ها، ملهم و منتج از فلسفه ملل متحد، مندرج در بند سوم ماده یک منشور، یعنی همکاری‌های

بین‌المللی است. حال، نقش این همکاری‌ها با وجود نابرابری‌های فزاینده در جهان چیست؟

منشور، اصل تساوی دولت‌ها و لزوم همکاری را پذیرفته ولی با وجود تصریحات مکرر بر نیاز به آن، اوضاع

همکاری‌های بین‌المللی بویژه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی [خوب نیست](#). در عمل، شکاف فزاینده میان

انتظارات و امکانات به چالشی برای حصول همکاری‌های بین‌المللی بدل شده است. دو دیدگاه در این رابطه وجود

دارد: اولی، آن را تنها منوط به شکل همکاری‌های بین‌المللی در عصر حاضر و لزوم تغییر آن می‌داند. دومی، اصل

ساختار نظام بین‌الملل و کارکرد ملل متحد به تبع آن را چالش قلمداد می‌کند. با وجود این که سازمان ملل متحد بارها

توانسته در مواردی به مجمعی برای تبادل نظر و توسعه همکاری‌های بین‌المللی بدل شود ولی برابری نتیجه آن نبوده

است. از منظر [نظریات روابط بین‌الملل](#)، ریشه‌یابی همکاری‌های بین‌المللی را باید در قدرت، منافع ملی، مدیریت تضاد

منافع، چینش کنش گران و بازتوزیع نتایج جست.

حکمرانی جهانی برخاسته از نیازها و انتظارات دولت‌ها و مردمان جهان، سازمان ملل متحد را به عنوان نهادی که آرمان

و ابزار همکاری را دارد، قلمداد کرده. این نگاه هویتی به سازمان ملل متحد، به دنبال نتایج نیست. در حالی که تاثیر

ملموس آن باید در توزیع منابع و منافع پیگیری شود: کدام کشورها از منافع بیش تر در همکاری‌ها برخوردار می‌شوند؟ کدام کم تر بهره می‌برند؟ هنجارهای شکل دهنده به این همکاری‌ها به سود کیست و دربرگیرنده چه موازین اخلاقی و عرفی و ارزشی است؟ کارگزاران و کنش گران تدوین گر و مفسر و مجری این قوانین کیستند؟ پاسخ این پرسش‌ها، همگی در ساختار نابرابر نظام بین‌المللی است که لزوماً همکاری‌های بین‌المللی در آن، متضمن برابری نیستند.

آرمان ملل متحد، به دنبال حل تضاد ساختاری این نظم است که تاکنون با وجود برخی موفقیت‌ها، هنوز نتوانسته از پس نابرابری برآید. اگر این تصویر را در بستر نظریات انتقادی روابط بین‌الملل تحلیل نماییم، باید پرسید که ملل متحد «به چه کاری می‌آید؟ برای کیست؟» این رویکرد که به نیروهای اجتماعی، ساختار مادی و اقتصادی، و نظم جهان به عنوان اضلاع یک مثلث می‌نگرد، عینیت و بی‌طرفی نهادها را زیر سؤال برده و به دنبال مولفه‌های ذهنی و موثر از دیگران در شکل‌دهی امور است. نکته جالب این که یکی از سردمداران این نظریات، رابرت کاکس، یکی از کارمندان سازمان جهانی کار و مدیر مرکز بین‌المللی مطالعات کار این سازمان بوده که تجربه عینی وی در این سازمان جهانی، ادبیات پژوهشی وی در اثرپذیری سازمان‌ها از هژمونی و قدرت بازیگران اصلی را شکل داده است.

درک ما از همکاری‌های بین‌المللی باید متناسب با این ساختار باشد: همکاری بین حاکمیت‌های برابر ولی با قدرت‌های نابرابر، لزوماً به برابری نمی‌انجامد و نتایج آن برای هرکس، نابرابر خواهد بود. خود سازمان ملل متحد که موجودیت آن به همکاری و برابری پیوند خورده، در پایداری نابرابری هم چون ساختار شورای امنیت مانند حق و تو نقش دارد. در کنار این تصویر تیره و تار، تصویر دیگری هم وجود دارد: نابرابری منتج از همکاری‌های بین‌المللی، ناقض لزوم این همکاری‌ها و دلیل اجتناب از آن نیست. همکاری‌های بین‌المللی، لزوماً در تضاد با منافع ملی نیستند؛ بلکه همکاری‌ها باید با درک درست از نظم و ساختار جهانی، منابع، منافع کلان، امنیت انسانی، و لزوم حل مشکلات جهانی باشد. در عین حال، خود همکاری‌ها می‌توانند به دریچه‌ای برای کسب نفوذ و اعتبار و قدرت بدل شود. نگاهی به

نحوه همکاری‌های بین‌المللی برای مقابله با کرونا بیاندازیم: روزهای اولیه، همکاری‌های ضعیف و رویکردهای یک‌جانبه در مدیریت مرزها و بیماری رواج داشت. امروز، بزرگ‌ترین همکاری بین‌المللی تاریخ علم جهان با حضور ۱۷۲ کشور جهت یافت و توزیع واکسن کرونا شکل گرفته است. در کنار آن، اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه و یک‌سویه نیز رواج دارد ولی نفس شکل‌گیری همکاری و انتظار جهانی برای نتیجه‌بخش بودن آن، واقعیت همکاری‌های بین‌المللی در جهان نابرابر را به رخ می‌کشد. هزینه عدم همکاری در این حوزه، بیش از هزینه همکاری‌های بین‌المللی در جهان نابرابر است.

توسیع مفهوم مخاصمات مسلحانه بین المللی

در پرتو حمایت سازمان ملل متحد از جنبشهای آزادیبخش

دکتر ستار عزیزی - دانشیار دانشگاه بوعلی همدان

سازمان ملل متحد در طول هفتاد سال فعالیت خود، اقدامات مهمی در خصوص تامین حق تعیین سرنوشت مردم ساکن در مستعمرات انجام داد. دولتهای استعمارگر آن دوران یعنی فرانسه، بریتانیا، پرتغال، اسپانیا، بلژیک و ... تا چند سال پس از تدوین منشور ملل متحد نیز بر این باور بودند که مستعمرات، بخشی از سرزمین آن دولتها محسوب شده و سازمان بر اساس بند ۷ ماده ۲ منشور، حق مداخله در امور مربوط به مردم ساکن در این مستعمرات و دولتهای حاکم بر آنها را ندارد. (A Legal Reappraisal, Antonio Cassese, Self-Determination of Peoples: (Cambridge University Press, 1995, p.42)

مجمع عمومی سازمان ملل متحد به شدت در برابر این ادعا واکنش نشان داد و اعلام نمود که «سرزمینهای تحت سلطه استعماری بخشی از قلمرو دولت استعمارگر محسوب نخواهند شد». (Umozurike Oji Umozurike, Self-Determination In International Law, The Shoe String Press, 1972, p.85)

در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی، فشارها بر دول استعمارگر برای اعطای استقلال فزونی گرفت که اوج آن را می توان در تصویب قطعنامه «اعلامیه اعطاء استقلال به کشورها و ملل مستعمره» مشاهده نمود. پیشنهاد اولیه طرح این قطعنامه از سوی رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی (خروشچف) در ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۰ در صحن مجمع عمومی مطرح شد و هدف از صدور قطعنامه «آزاد سازی کامل و نهایی مردم از قید استعمار» عنوان گردید. ۴۳ دولت آسیایی - آفریقایی

قطعنامه ای را آماده نمودند و با این گلابه که روند استعمارزدایی کند است از مجمع عمومی خواهان تصویب این قطعنامه شدند. در حقیقت، قطعنامه مذکور بازتاب مصوبات کشورهای عدم تعهد در کنفرانسهای باندونگ، آکرا، مونرویا و آدیس آبابا بود و پس از مبادله اتهامات سخت از سوی کشورهای غربی و کمونیستی علیه یکدیگر، قطعنامه در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ با ۸۹ رای موافق، ۹ رای ممتنع و بدون رای مخالف به تصویب رسید. کشورهای استرالیا، بلژیک، جمهوری دومینیک، بریتانیا، فرانسه، پرتغال، اسپانیا، آفریقای جنوبی و ایالات متحده آمریکا به قطعنامه رای منفی دادند. در این قطعنامه، بر «ضرورت خاتمه فوری و بدون قید و شرط استعمارگرایی در تمام اشکال و وجوه آن» تاکید گردید. این اعلامیه در ۷ بند صادر شد و نقش به سزایی در تسریع روند استعمار زدایی داشت.

اعلامیه اعطای استقلال ۱۹۶۰ مجمع عمومی ملل متحد، نقطه عطفی در مبارزه با استعمار بود به نحوی که تأثیرات فزاینده ای بر دیگر مقررات حقوق بین الملل در دیگر حوزه ها از جمله حقوق توسل به زور و حقوق بین الملل بشردوستانه داشت. تغییر در این نوع مقررات نیز خود در نتیجه شناسایی این امر توسط مجمع بود که ادامه استعمار را ناقض اهداف و اصول منشور می دانست. در سال ۱۹۶۴، کنفرانس کشورهای جنبش عدم تعهد در قاهره اعلام کرد که توسل به زور مستعمرات جهت اعمال کامل حق تعیین سرنوشت آنها و دستیابی به استقلال مشروع خواهد بود اگر قدرتهای استعمارگر در برابر آمال طبیعی آنها مقاومت نمایند. اتحادیه آفریقا نیز در اجلاس ۱۹۶۹ اعضا را متعهد نمود تا زمانی که روند مسالمت آمیز تامین حق تعیین سرنوشت توسط حاکمان آفریقای جنوبی مسدود شده است، به مبارزان آزادی کمک نمایند. این قطعنامه سال بعد به تایید مجمع عمومی رسید. (Umozurike, op.cit, p.81)

مجمع عمومی، توسل به زور را به صورت کلی در تمام مواردی که حق تعیین سرنوشت به صورت قاهرانه انکار می شود مورد تایید قرار داد. (2225 and 2160 (XXI); 2189 (XXI); 2107 (XX); Res.2105 (XX)) در نتیجه کمک مالی و تسلیحاتی کشورهای ثالث به مردم مستعمره قانونی 2465 (XXIII), 2383 (XXIII); (XXI)))

تلقی گردید. اما از سوی دیگر کمک به دولت استعمارگر اقدامی مغایر حق تعیین سرنوشت و منع مداخله شناخته شد. در این ارتباط کشورهای سوسیالیستی و جهان سوم، فروش سلاح از سوی کشورهای غربی به دولت آفریقای جنوبی را مغایر حقوق بین الملل می دانستند زیرا این سلاحها در تداوم استعمار، نژادپرستی و حاکمیت گروه اقلیت بر اکثریت سیاه پوست مورد استفاده قرار می گرفت.

به این ترتیب حمایت سازمان ملل متحد از تامین حق مردم ساکن در مستعمرات به تعیین سرنوشت خود، عامل مهمی در ایجاد نوع جدیدی از مخاصمات مسلحانه بین المللی گردید. دول سوسیالیست و جهان سوم در دهه ۱۹۶۰ و اواسط دهه ۱۹۷۰ تلاش نمودند تا جامعه جهانی را متقاعد نمایند که جنگهای آزادیبخش را باید در مرتبه مخاصمات بین المللی قرار داد. اما دول غربی مدعی بودند که این نوع جنگها، داخلی است. در نهایت دیدگاه اول پیروز شد و جنگهای نهضت های آزادیبخش با دولتهای استعمارگر به عنوان مخاصمه مسلحانه بین المللی شناسایی شد.

به این ترتیب، اثرات توسعه حق تعیین سرنوشت در رویه مجمع عمومی بر قاعده ممنوعیت توسل به زور را می توان به شرح ذیل بیان نمود:

۱- قاعده ممنوعیت توسل به زور نسبت به دولی گسترش یافت که با زور و یا دیگر اقدامات قاهرانه مانع ورود گروههای نژادی در ساختار حکومت می شوند، همچون اقدامات دولت نژادپرست آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه پوستان آن کشور؛

۲- به جنبشهای آزادیبخش در توسل به زور در واکنش به انکار قاهرانه حق تعیین سرنوشت مجوز توسل به زور اعطاء گردید؛

۳- دول ثالث می توانند تحقق حق تعیین سرنوشت مردم مستعمره را با دولت مربوط مورد بحث قرار دهند و این

امر مداخله نیست و حتی از این حق برخوردارند که به جنبش آزادیبخش کمکهای اقتصادی، بشردوستانه و

سیاسی که کمتر از یاری رسانی نظامی باشد ارائه نمایند؛

۴- در مواردی حق تعیین سرنوشت، قاعده منع توسل به زور را تقویت کرده است. مثلاً مردم تحت اشغال خارجی

از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. بنابراین در مواردی که کشوری به اشغال خارجی در می آید شاهد نقض

همزمان دو قاعده هستیم (همچون موارد قبرس و کویت). قاعده حق تعیین سرنوشت و قاعده منع توسل به

زور؛

۵- بنده ۲ ماده ۴ منشور کاربرد زور را تنها در روابط بین المللی ممنوع کرده است. اما اثر حق تعیین سرنوشت بر

این قاعده آن است که شاهد توسعه قاعده ممنوعیت توسل به زور هستیم. به این معنا که دولتها از کاربرد زور

علیه گروه نژادی ساکن در سرزمینشان منع شده اند (همچون آفریقای جنوبی). در حقیقت، نه تنها توسل به

زور از سوی دولت منع شده است، که اقدامات قهری کمتر از زور که برای انکار حق تعیین سرنوشت نیز

صورت می پذیرد نیز منع شده است. [بیانیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ مجمع عمومی](#) به صراحت بر ممنوعیت توسل

به زور از سوی دولت علیه گروه تحت ستم تاکید دارد. همچنین در قطعنامه های متعددی که از سوی مجمع

عمومی و شورای امنیت صادر شده بر ممنوعیت توسل به زور علیه اکثریت سیاه پوست رودزیای جنوبی و

آفریقای جنوبی تاکید شده است. در حالی که رابطه میان دولت ناقض حق و گروه تحت ستم نژادی ماهیت

داخلی دارد و منشور ملل متحد بر اساس بند ۴ ماده ۲ تنها توسل به زور در روابط بین المللی را ممنوع می

داند.

بنابراین، در زمان تدوین منشور ملل متحد و تا یک دهه پس از تدوین منشور نیز دولتهای استعمارگر بر این باور بودند که سرزمینهای به اصطلاح مستعمره، بخشی از سرزمین آنها هستند و دخالت سازمان در این ارتباط را نقض بند ۷ ماده ۲ منشور تلقی میکردند (Umozurike, op.cit, pp.67-68) اما مجمع عمومی سازمان ملل متحد بارها در برابر این ادعا واکنش نشان داد و اعلام نمود که «سرزمینهای تحت سلطه استعماری بخشی از قلمرو دولت استعمارگر محسوب نخواهند شد» (Ibid.p.75).

در نتیجه جنگهای میان دولت استعمارگر با جنبشهای آزادیبخش ملی، از زمان تدوین پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ به کنوانسیون های چهارگانه ژنو، نه به عنوان جنگ داخلی بلکه به عنوان جنگ میان دو دولت متفاوت و در نتیجه، مخاصمه مسلحانه بین المللی توصیف شد. این امر را به صورت مشخص می توان دستاورد رویه سازمان ملل متحد در در دوران بیست ساله اول فعالیت سازمان و ناشی از حمایت آن از جنبشهای آزادیبخش و ملل تحت استعمار، جهت حصول به استقلال تلقی کرد.

سازمان ملل متحد و برابری نسلی در بهره برداری از تنوع زیستی دریاها:

منابع ژنتیکی دریایی به منزله میراث مشترک بشریت

دکتر زکيه تقی زاده - دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل از دانشگاه تهران و پژوهشگر حقوق بین الملل

توسعه پایدار اقیانوس ها و ضابطه مند نمودن دریاها از طریق اعمال حاکمیت قانون بر آنها، یکی از پدیده های نوین در عرصه حقوق بین الملل دریاها به شمار می رود. با تشدید چالش ها و تهدیدات زیست محیطی و کاهش روزافزون منابع ژنتیکی دریایی در اثر گسترش فعالیت های انسانی، نگرانی های جامعه بین المللی در خصوص وقوع بحران زیست محیطی برای نسل های آینده و تهدید مبانی برابری درون نسلی و بین نسلی و میراث مشترک بشریت رو به فزونی نهاده است. به منظور رفع نقاط ضعف و چالش های پیش روی نظام حقوقی بین المللی در زمینه تنوع زیستی دریایی و منابع بیولوژیکی در مناطق ورای صلاحیت ملی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با کمک دبیرخانه حقوق دریاها و اقیانوس ها در تلاش است نظام حقوقی حاکم بر تنوع زیستی را با تدوین یک سند حقوقی الزام آور برای حفاظت و بهره برداری از منابع بیولوژیکی دریایی در مناطق ورای صلاحیت ملی در چارچوب کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها (UNCLOS) با اجماع کشورها ضابطه مند نماید.

وضعیت حقوقی دریاها و آزاد به عنوان بخشی از مشترکات عمومی و آزادی بی قید و حصر دولت ها بر مبنای اصل آزادی دریاها از جمله چالش هایی است که تحقق حفاظت و بهره برداری پایدار را با معضلاتی مواجه می کند. ضرورت اتخاذ تدابیر جدی در سطح منطقه ای و بین المللی برای تقویت چارچوب های حقوقی و سازمانی در جهت حفاظت و حمایت از تنوع زیستی دریایی بر جامعه بین المللی پوشیده نیست. از سوی دیگر، تذکر این

نکته خالی از لطف نیست که بر مبنای مقررات حقوق بین الملل، دولت ها متعهد به حفاظت و حمایت از محیط زیست دریایی و تنوع زیستی با توجه به ماهیت نظری و عناصر ملموس آن، از جمله منابع بیولوژیکی و اکوسیستم های دریایی هستند و مبنای حقوقی تعهد به حفاظت از تنوع زیستی دریاهای آزاد در واقع از تعهد کلی دولت ها وفق حقوق بین الملل عرفی برای حمایت از محیط زیست دریایی و حفاظت از آن در قبال آسیب های ناشی از فعالیت های انسانی و همکاری برای دستیابی به این مهم و نیز تعهد دولت ها به حفاظت از منابع جاندار دریاها و اقیانوس ها سرچشمه می گیرد.

تا پیش از این، بارقه های امید جامعه جهانی برای تدوین یک سند جدید در خصوص تنوع زیستی دریایی در مناطق ورای صلاحیت ملی - خواه با اعمال اصل میراث مشترک بشریت یا بدون اعمال آن - کم فروغ می نمود، چرا که قدرت های صاحب تکنولوژی پیشرفته جهان نه تنها در ضرورت انعقاد چنین معاهده ای به شدت تردید افکنده و با توجه به امکانات گسترده بهره برداری از منابع بیولوژیکی، نظام حقوقی موجود را به اندازه کافی غنی و قابل اتکا معرفی می کردند، بلکه میان کشورهای در حال توسعه نیز اختلاف نظر هایی درخصوص حدود و چارچوب حقوقی سند الزام آور و ضروریات تدوین آن برای جامعه بین المللی به چشم می خورد. این شرایط در سال ۲۰۱۱ و با اجماع نسبی میان گروه ۷۷ و چین (در این رابطه شایان ذکر است که مواضع دولت چین با سایر دولت های گروه ۷۷ به کلی متفاوت و به کشورهای غربی صاحب تکنولوژی پیشرفته نزدیک بوده است) در راستای ضرورت تدوین یک موافقتنامه اجرایی چارچوب کنوانسیون حقوق دریاها برای تشریح نظام حقوقی حاکم بر منابع ژنتیک دریایی در مناطقی که به زعم آنها تابع اصل میراث مشترک بشریت هستند تغییر نمود. چنین تغییر موضعی موجب گردید مجمع عمومی سازمان ملل متحد به توصیه گروه کاری مطالعه مسائل مربوط به حفاظت و بهره برداری از تنوع بیولوژیکی دریایی که فعالیت خود را از ۲۰۰۴ آغاز کرده بود، در ژوئن ۲۰۱۵ قطعنامه ای با

عنوان «تدوین یک سند الزام آور بین المللی در چارچوب کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها جهت بررسی تنوع بیولوژیکی و رای صلاحیت ملی دولت ها» را به تصویب رساند. بر اساس این سند، توسعه یک سند الزام آور حقوقی در چارچوب کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها در خصوص حفاظت و بهره برداری پایدار از تنوع زیستی دریایی در مناطق و رای صلاحیت ملی مورد تأکید قرار گرفت و مذاکرات تدوین کنوانسیون الزام آور در زمینه حفاظت و بهره برداری از منابع بیولوژیک دریاها در مناطق و رای صلاحیت ملی در قالب کمیته های مقدماتی مجمع عمومی آغاز شد.

در خصوص اصول کلی قابل اعمال، آنچه کمابیش در این پروسه مورد وفاق است آنکه سند حقوقی الزام آور در زمینه نظام حقوقی حاکم بر تنوع زیستی دریایی باید مشتمل بر اصولی باشد که از مبنای حقوقی معاهداتی یا عرفی صریحی برخوردار است. در این فرایند، اختلاف عمده میان کشورها در رابطه با نظام حقوقی حاکم بر منابع ژنتیک دریایی ناظر بر آن است که آیا بهره برداری از منابع ژنتیکی در منطقه و رای صلاحیت ملی تابع رژیم میراث مشترک بشریت است یا رژیم دریاهای آزاد؟ بدیهی است چنین اختلافاتی از ابهامات موجود در کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها نشأت می گیرد. کنوانسیون از یک سو در ماده ۱۳۶ خود مقرر می کند: «منطقه و منابع آن میراث مشترک بشریت محسوب می شوند»؛ و از سوی دیگر، از منظر بخش یازدهم کنوانسیون در رابطه با نظام حقوقی منطقه اعماق، «منابع» به منزله «کلیه منابع معدنی جامد، مایع یا گازی» تعریف می شود. به بیان دیگر این تعریف منابع ژنتیکی دریایی را از شمول منابع مندرج در بخش یازدهم مستثنی می کند. این خلأ حقوقی منجر شد کشورهای مشارکت کننده در مذاکرات کمیته های مقدماتی مجمع عمومی، رویکردهای متفاوتی را در قبال موضوع اتخاذ نمایند؛ برخی از دولت ها به ویژه با راهبری ایالات متحده امریکا و ژاپن این گونه استدلال می کنند که استثنای منابع ژنتیکی دریایی از تعریف رژیم حاکم بر بخش یازدهم کنوانسیون حقوق دریاها، موجبات اعمال

اصل آزادی دریاها بر آن را فراهم می سازد. در مقابل، کشورهای در حال توسعه به ویژه گروه ۷۷ و چین معتقدند به موجب ماده ۱۳۶ کنوانسیون، نه تنها منابع منطقه بلکه خود منطقه نیز تابع اصل میراث مشترک بشریت است و تعریف مندرج در ماده ۱۳۳ بر قابلیت اعمال این رژیم تأثیری نمی گذارد. به زعم طرفداران اعمال اصل میراث مشترک بشریت در کنوانسیون جدید حفاظت و بهره برداری از منابع بیولوژیکی دریایی در مناطق ورای صلاحیت ملی، کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ به منزله قانون اساسی اقیانوس ها و دریاها مشتمل بر مقرراتی برای اعمال اصل میراث مشترک بشریت بر منطقه اعماق است و بدین ترتیب از آنجا که سند جدید قرار است یک موافقتنامه اجرایی در چارچوب کنوانسیون ۱۹۸۲ باشد، اعمال اصل میراث مشترک بر منابع بیولوژیکی باید از همان منطق مندرج در بخش یازدهم کنوانسیون پیروی نماید.

در مقابل این نگرش کشورهای جهان سوم، رویکرد سوم که عمدتاً از جانب کشورهای عضو اتحادیه اروپا مورد حمایت قرار گرفته است، ضمن خودداری از طرح مباحث نظری و تأکید بر راهکارهای عمل گرایانه برای حل اختلافات ایدئولوژیک پیرامون میراث مشترک بشریت، از مفهوم «[تسهیم منافع](#) عایده» وام می گیرد و یک راهکار بینایی را پیشنهاد می کند. این رویکرد به نظر می رسد از مکانیسم مقرر در ماده ۱۰ [پروتکل ناگویا](#) در خصوص دسترسی به منابع ژنتیکی و تسهیم عادلانه و منصفانه منافع ناشی از بهره برداری آنها وام گرفته است. مقررهای که بیان می دارد: «طرف های پروتکل ضرورت تدوین یک مکانیسم تسهیم منافع چند جانبه جهانی قابل اعمال بر منابع ژنتیکی را مورد بررسی قرار می دهند؛ منابعی که در خصوص آنها امکان اعمال رضایت اعلام شده قبلی وجود ندارد.»

به طور یقین تسهیم منافع یکی از مهمترین جنبه های میراث مشترک بشریت است که به نوعی منعکس کننده عدالت درون نسلی و عنصر توزیعی آن در میان نسل حاضر است. با این حال مفهوم میراث مشترک بشریت،

مفهومی فراتر از تسهیم منافع صرف می باشد. اعمال اصل میراث مشترک بشریت به همراه عناصر برابری درون نسلی و بین نسلی عجین شده با آن می تواند تضمین نماید کنوانسیون حقوقی الزام آور در زمینه تنوع زیستی در مناطق ورای صلاحیت ملی تعادل معقول، جامع و منسجمی میان رویکرد توزیعی و یا محافظه کارانه نسبت به منابع و در راستای منافع نسل های آتی ایجاد نموده است. در واقع برابری درون نسلی بر توانایی نسل های آینده برای تأمین نیازهای خود مبتنی است و اعمال آن نه تنها مستلزم آن است که تنوع بیولوژیکی مورد حفاظت قرار گیرد، بلکه به شیوه ای مورد استفاده قرار گیرد که نیازهای نسل آینده را برآورده سازد. در این مفهوم، میراث مشترک بشریت حلقه مفقوده ای است که می تواند عناصر اساسی موافقتنامه اجرایی یا سند حقوقی الزام آور آتی در خصوص منابع بیولوژیکی مشتمل بر حفاظت و بهره برداری پایدار از جمله تسهیم منافع، ابزارهای مدیریت منطقه محور و مناطق حفاظت شده دریایی، ارزیابی زیست محیطی و انتقال دانش فنی، تکنولوژی و ظرفیت سازی را به یکدیگر پیوند دهد. ادغام دو اصطلاح «بشریت» و «میراث» در قالب مفهوم «میراث مشترک بشریت» نشانگر آن است که منافع نسل های آینده بایستی در هنگام استفاده از مشترکات عمومی جامعه بین المللی مورد توجه قرار گیرد، لذا این مفهوم به طور خاص متضمن آن است که فعالیت های انسانی مرتبط با اعماق دریاها یا ماورای جو باید با جلوگیری از اتلاف بی رویه منابع و حفاظت از محیط زیست به نفع مصالح آیندگان انجام گیرد.

سند حقوقی الزام آور در چارچوب کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ که قرار است به تصویب دولت های عضو ملل متحد برسد، به عنوان یک سند هنجاری می تواند مشتمل بر مقرراتی درخصوص حفاظت و بهره برداری صلح آمیز، ممنوعیت استفاده غیر صلح آمیز از اقیانوس ها و دریاها و یا ترتیبات ساختاری و ایجاد یک نهاد بین المللی و یا توسعه صلاحیت های نهاد اعماق دریاها باشد، اما این همه لزوماً به منزله تحقق کامل آرمان های توسعه پایدار و اصول مربوط به حقوق همبستگی نیست. در حقیقت اقتدار پارادایم برابری درون نسلی و لزوم اعمال آن در

ارتباط با تنوع زیستی دریایی در مناطق ورای صلاحیت ملی ایجاب می کند موافقتنامه اجرایی آتی فارغ از مفهوم صرف تسهیم منافع و تصویب قواعد مشخص در حیطه حفاظت و بهره برداری، با اعمال اصل میراث مشترک بشریت بر منابع بیولوژیکی، آنها را تحت سیطره نظام حقوقی جامع تری قرار دهد. رویکرد برابری درون نسلی و بین نسلی، نگاهی جامع و آینده نگر را به عناصر اساسی تصمیم سازی می افزاید که تا حدودی با اصول احتیاطی و آینده نگرانه مربوط به حقوق بین الملل محیط زیست پیوند می یابد. به نظر می رسد اجتناب از به کارگیری اصل میراث مشترک بشریت و درج عنصر تسهیم منافع در موافقتنامه اجرایی آتی در خصوص حاکمیت اقیانوس ها موجب می گردد سند حقوقی جدید در چارچوب کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ نتواند به قدر کفایت از عناصر اساسی پارادایم توسعه پایدار که شامل عنصر برابری درون نسلی و بین نسلی و همبستگی به منزله بنیان اساسی حقوق بین الملل محیط زیست است بهره مند گردد.

النهایه، هرچند برقراری رژیم حقوقی میراث مشترک بشریت هنوز تا مرحله ای که بتواند عملاً نیازها و اهداف جامعه بین المللی، به ویژه کشورهای در حال توسعه را برآورده سازد و در وصول هدف نهایی نظام نوین اقتصادی بین المللی در کاهش فقر و بی عدالتی مؤثر افتد، فاصله زیادی دارد و مقاومت هایی از سوی مکاتب سنتی حقوق در برابر تبلور همه جانبه این اصل به چشم می خورد، اما جامعه بین المللی به راهبری سازمان ملل متحد به تدوین یک نظام حقوقی برای نظام مند نمودن حفاظت و بهره برداری از منابع بیولوژیک و تنوع زیستی در مناطق ماورای صلاحیت دولت ها نیازمند است. نتایج فعالیت ها و تلاش های ملل متحد که با محوریت مجمع عمومی از سال ۲۰۰۴ در جریان جلسات گروه های کاری آغاز گردید و تا امروز علی رغم معضلات پیش رو به واسطه پاندمی کرونا در قالب اجلاس های بین الدولی دیپلماتیک (IGC) هرچند با روند کندتری ادامه دارد، می بایست تعادل معقولی را میان منافع تمامی کشورهای جهان اعم از کشورهای توسعه یافته صاحب تکنولوژی پیشرفته و کشورهای

در حال توسعه کمتر بهره مند با هدف حفاظت از منافع کل جامعه بشری حاضر و آینده از مجرای تحقق برابری

درون نسلی و بین نسلی و مآلاً توسعه پایدار اقیانوس ها و دریاها برقرار نماید.

ناتالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

سازمان ملل و تعهد به توانمندسازی سایبری

حسام نوروزپور - دانشجوی دکترای حقوق فناوری دانشگاه هنگ کنگ

اهداف سازمان ملل متحد مندرج در ماده ۱ و اصول مندرج در ماده ۲ [منشور](#) هر دو تکمیل کننده ایده هایی هستند که مشوق کشورهای مشارکت کننده در تأسیس سازمان ملل متحد بوده اند. اهداف و اصول مذکور را می توان بمثابة اصول راهنمایی برای ارگان های سازمان ملل در نظر گرفت. مباحث متعددی در خصوص الزام حقوقی این اهداف و اصول مطرح شده است، اما نمی توان فراموش کرد که برخی از اصول مذکور همچون اصل عدم تجاوز و تعهد به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات امروزه بخشی از حقوق بین الملل عرفی را تشکیل می دهند. ماده ۱ منشور چگونگی حل تعارض احتمالی بین اهداف مختلف را نشان می دهد. این مهم تنها با ایجاد یک توافق عملی در عین اولویت دادن به حفظ پایدار صلح و امنیت بین المللی *از طریق اقدامات دسته جمعی* حاصل میشود. دیوان بین الملل دادگستری در نظریه مشورتی خود درباره [برخی هزینه ها](#) اظهار داشت که «اولویت صلح و امنیت بین المللی طبیعی است، زیرا تحقق اهداف دیگر منوط به دستیابی به این شرط اساسی است. (Rep. 151, p168)»

مقدمه و مواد ۱ (۱)، (۲) و (۳) منشور نشان می دهد که صلح چیزی بیشتر از نبود جنگ است. این مواد به تحول در وضعیت روابط بین الملل اشاره دارد که می تواند منجر به کاهش مواردی شود که احتمالاً به بروز جنگ منجر می شوند. نمونه هایی از این تفسیر را می توان در برخی [قطعه نامه های](#) سازمان ملل مشاهده نمود. در نتیجه، [مجمع عمومی سازمان ملل](#) مکرراً بر ارتباط نزدیک بین تقویت صلح و امنیت بین المللی از یکسو و خلع سلاح، استعمار و توسعه از سوی دیگر تأکید کرده است. این رویکرد مبنایی برای اعلام سال جهانی صلح بود. در این [اعلامیه](#) آمده است که

ارتقای صلح و امنیت بین المللی مستلزم اقدام مستمر و مثبت همه دولت ها و مردم در رابطه با یکسری اهداف از جمله: ممانعت از توسل به زور، رفع تهدیدهای مختلف صلح (از جمله تهدید هسته ای)، احترام به اصل عدم استفاده از زور، توسعه اقدامات اعتمادساز و... می باشد. گزارش سال ۲۰۰۴ با عنوان «دنیایی امن تر - مسئولیت مشترک ما» به تهدیدات بزرگی که صلح و امنیت جهان را تهدید می کند و از جمله به تروریسم و جرایم سازمان یافته بین المللی اشاره دارد. با ظهور اینترنت بخش قابل توجهی از دغدغه های امنیت بین المللی معطوف این فضا شده است. فضایی که با ساختار فنی پیچیده خود چالش های مهمی را برای دولت ها که از سوی شرکت های فناوری بعنوان بازیگران فعال به گوشه ای رانده شده اند، فراهم آورده است. یکی از بزرگترین خطراتی که این فضا برای تمامی کشورها اعم از کشورهای پیشرفته در فناوری و کشورهای توسعه نیافته ایجاد نموده آن است که ضعف فناورانه حتی یک کشور می تواند بستری برای تهدیدهای جدی علیه تمامی کشورها فراهم آورد. دلیل این امر آن است که امروزه سوء استفاده از زیرساخت های اینترنتی کشورهایی که امکان نظارت و پیشگیری جدی برای فضای سایبر خود ندارند برای انجام اقدامات خرابکارانه و حتی جنگ سایبری علیه کشورهای دیگر به امری معمول بدل شده است.

ابتکار عمل سازمان ملل

توجه بین المللی به امنیت سایبری طی سال های اخیر به طور چشمگیری افزایش یافته است زیرا فضای مجازی به زیر ساخت مرکزی جهان تبدیل شده است. این امر امکان توسعه و رشد را ایجاد اما در عین حال فرصت های گسترده ای را برای منازعات و ارتکاب جرایم فراهم نموده است. کشورها اهمیت فضای سایبر را درک کرده اند و همراه با آن، نیاز به همکاری جهانی برای ایجاد ثبات و امنیت بیشتر دارند (Kriangsak Kittichaisaree, Public International Law of Cyberspace, 2017, p.209). سازمان ملل متحد نقشی اساسی در این میان ایفا می کند، زیرا اغلب دولت ها مسئول اقدامات مخرب و بی ثبات کننده هستند. این را می توان با شمارش ساده حوادث

مهم تعیین کرد. این امر به سازمان ملل نقش اساسی در رسیدگی به مسئله اعتماد و امنیت می بخشد و اهمیت چارچوب سازمان ملل برای رفتار مسئولانه دولت ها در فضای سایبر که در سال ۲۰۱۵ ایجاد شده را برجسته می کند.

هسته اصلی این چارچوب مورد توافق هنجارهای توصیف شده در گزارش ۲۰۱۵ گروه کارشناسان دولتی سازمان ملل متحد (GGE) است. هنجارها تفاهم دولت ها بر سر رویه هایی است که رفتار مناسب را شناسایی و هدایت می کنند. هنجارها تعهدات بین المللی را که کشورها پذیرفته اند را تعریف می کنند. این چارچوب توسط گروه کارشناسی دولتی ایجاد شده است که توسط کمیته اول سازمان ملل متحد تأسیس شده تا تحولات حوزه اطلاعات و مخابرات در زمینه امنیت بین المللی را بررسی کند. آخرین مورد از این مجموعه تلاش ها تصویب دو قطعنامه در سال ۲۰۱۸ است و اینکه یک کارگروه کارشناسی جدید و برای اولین بار یک کارگروه بدون محدودیت زمانی ایجاد کرده است (OEWG).

گروه کارشناسان دولتی در توسعه اطلاعات و ارتباطات از راه دور در بستر امنیت بین المللی (GGE) تحت نظر کمیته نخست شورای امنیت (کمیته خلع سلاح و امنیت بین المللی) تشکیل گردید. این گروه گزارش نخست خود را به تاریخ ۲۴ ژوئن ۲۰۱۳ منتشر نمود. گزارش بر این امر تأکید دارد که امنیت سایبری می بایست دوشادوش احترام به حقوق بشر و آزادی های بنیادین مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بین المللی توسعه یابد. گزارش مذکور اشعار می دارد که دولت ها می بایست بر میزان همکاری ها علیه جرایم سایبری و تروریستی در بستر فناوری اطلاعات بیفزایند.

گروه کارشناسان دولتی در خلال سال های ۲۰۱۴-۲۰۱۵ بر موضوع کاربرد فناوری اطلاعات در مخاصمات و چگونگی اعمال حقوق بین الملل بر استفاده از این فناوری توسط دولت ها متمرکز شد. گزارش دوم این گروه در ژوئیه ۲۰۱۵ منتشر شد. این مباحث در سازمان ملل متحد در یک مشترکی در مورد چگونگی رفتار دولت ها در فضای

مجازی و چگونگی انطباق آن با تعهدات بین المللی موجود یک کشور ایجاد کرده است. این هنجارها چارچوبی برای رفتار مسئولانه دولت ایجاد می کنند. در این گزارش عنوان شد که دولت ها می بایست در زمینه ممانعت از اعمال خرابکارانه همکاری نموده و نباید آگاهانه اجازه استفاده از سرزمین خود برای اعمال خلاف بین المللی با استفاده از فناوری اطلاعات را بدهند؛ تبادل اطلاعات و معاضدت در جهت تعقیب تروریست ها و کاربرد مجرمانه فناوری اطلاعات می بایست در میان دولت ها گسترش یافته و در عین حال احترام کامل به حقوق بشر از جمله حق بر حریم شخصی و آزادی بیان تضمین گردد. هرچند دولت ها می بایست اقدامات مناسب در راستای حفاظت از زیرساخت های حیاتی خود در برابر تهدیدها فناوری اطلاعات اتخاذ نمایند، اما نباید رفتاری را در پیش گرفته یا آگاهانه از اقدامات فناورانه ای که عامدا موجب ورود خسارت یا سایر اشکال صدمه به استفاده و کاربرد زیرساخت های حیاتی سایر کشورها گردد، حمایت کنند. گروه کارشناسان دولتی پیشنهاد توسل به اقدامات اعتمادساز (CBM) برای گسترش همکاری های بین المللی و کاهش خطر تقابل را ارایه نموده است. بخش خصوصی، جامعه دانشگاهی و جامعه می توانند نقش مهمی در حمایت از مسئولیت اولیه دولت ها در حفظ یک فناوری اطلاعات امن ایفا نمایند. تهیه کنندگان گزارش بر این باور هستند که توانمند سازی (CCB) اساس همکاری بین المللی بوده و منجر به افزایش توان دولت ها برای همکاری و اقدام جمعی می گردد.

توانمند سازی

یکی از [نویسندگان](#) توانمند سازی سایبری را مفهومی گسترده و درآمیخته با امنیت سایبری تعریف می کند که شامل انواع فعالیت ها (به عنوان مثال توسعه منابع انسانی، اصلاحات نهادی یا تطابق پذیری سازمانی) شده و موجب حفظ و ارتقای امنیت و آزادی استفاده از فضای سایبر می شود. [نشست سال ۲۰۱۴ گفت و گوی جهانی درخصوص اقدامات اعتمادساز و امنیت سایبری بین المللی](#) در تلاش برای تبیین اقدامات اعتمادساز بین المللی سایبری بود. اقداماتی که

کمابیش مشابه اقدامات اعتمادساز موجود در زمینه همکاری بین نهادهای دفاع ملی دولت ها یا گروه های دولتی از جمله در زمینه کنترل تسلیحات هستند. ارتباطات و همکاری برای اهداف اقدامات اعتماد ساز، مشابه آنچه در فضای غیر سایبر وجود دارد، می تواند از طریق تبادل منظم اطلاعات در سطوح دوجانبه، چندجانبه یا همه جانبه و در صورت اضطرار استفاده از خطوط ارتباطی فوق العاده باشد. اقدامات اعتمادساز پیشنهادی برای اطمینان از امنیت سایبری شامل توافق بر سر استانداردهای فنی بین المللی است که موجب پیشرفت توانمندی های سایبری و توسعه قابلیت های هشدار و ارزیابی تاکتیکی برای تعیین این که در صورت وقوع یک حمله سایبری احتمالی، این حمله از سوی چه کسی، در چه شرایطی و با چه شدتی صورت گرفته است، می باشند. به باور شرکت کنندگان در این نشست، همچنین این موضوع منجر به اتخاذ تدابیری برای اطمینان از استمرار، امنیت و ثبات اینترنت در هنگام بحران، به همراه تعهداتی برای از بین بردن انگیزه های حمله اولیه یا حمله تلافی جویانه می گردد.

توانمندسازی را می توان ستون سوم چارچوب رفتار دولت مسئول دانست. در سال ۲۰۱۰، [نماینده آفریقای جنوبی](#) با اشاره به اینکه از جانب کشورهای در حال توسعه سخن می گوید، تاکید داشت که توانمندسازی می بایست بخشی از هر توافق آتی باشد. از آن پس تاکنون، توانمندسازی سایبری از توسعه طیف وسیعی از ابتکارات، از جمله اجلاس جهانی کارشناسان سایبری، بهره مند شده است. توانمندسازی، اقدامات اعتمادساز و هنجارها بسته یکپارچه ای را ایجاد می کنند که رفتار دولت مسئول را تعریف و شکل می دهد. توانایی یک کشور در اجرای هنجارها و اقدامات اعتمادساز به ظرفیت سایبری ملی آن متکی است. توانمند سازی (اعم از فنی و سیاسی) توانایی رعایت هنجارها را تقویت می کند؛ در حالیکه اعتمادسازی شواهدی مبنی بر رعایت هنجارها را فراهم می آورد. توانمندسازی زمینه را برای حمایت سیاسی مورد نیاز اجماع در مورد چگونگی اجرای هنجارها و اصول رفتار مسئولانه دولت ها آماده می کند و یکی از راههای اطمینان از انعکاس منافع همه کشورها در بحث امنیت سایبری با پیوند دادن آن به اهداف توسعه

پایدار است. گزارش ۲۰۱۵ کارگروه کارشناسان دولتی تأکید می کند که کشورها باید «به کشورهای در حال توسعه برای بهبود امنیت در استفاده از فناوری اطلاعات کمک و آموزش دهند» (Para. 21(b)). چنانکه عنوان شده، این امر می تواند از توسعه سیاست ها و قوانین مربوط به امنیت سایبری گرفته تا ظرفیت اجرای قانون و کمپین های عمومی آگاهی از امنیت سایبری باشد.

صورت آنها هرچه باشد، روایت غالب پیرامون ظرفیت سازی این است که علاوه بر اهداف توسعه، آنها همکاری بین المللی و اشتراک اطلاعات را ارتقا می بخشد و به عنوان مکانیزمی برای ایجاد یک اجماع جهانی در مورد امنیت سایبری عمل می کنند. اگرچه صرفاً اقتصادهای در حال توسعه مخاطب اقدامات ارتقای توانمندی نیستند، اما در توانمند سازی سایبری نوعی ارتباط میان دهنده-گیرنده وجود دارد.

نتیجه گیری

توانمند سازی سایبری ابتکار عمل جدیدی از سوی نهادهای بین المللی به ویژه سازمان ملل است که در راستای وظیفه ذاتی این نهاد یعنی حفظ صلح و امنیت بین المللی از طریق ایجاد توازن میان کشورهای شمال و جنوب است. هدفی که این سازمان پیشتر نیز از دو طریق تلاش برای موازنه مثبت، با طرح مباحثی چون توسعه پایدار، و موازنه منفی، نظام عدم اشاعه، پیگیری نموده است. چنانکه از گزارش سال ۲۰۱۵ کارگروه کارشناسان دولتی برمی آید، سازمان ملل و مجموع دولت ها اهداف متعددی را همزمان از طریق طرح مفهوم توانمند سازی سایبری مدنظر دارند که از آن جمله می توان به این موارد اشاره نمود: ایجاد بازدارندگی سایبری به منظور مقابله موثر با فعالیت های مخرب و ناقض حقوق بین الملل بازیگران دولتی یا غیردولتی، ایجاد شبکه موثری برای مقابله با جرایم سازمان یافته بین المللی به ویژه تروریسم بین المللی و ارتقای استانداردهای حقوق بشری که در پی ایجاد شفافیت ناشی از ارتقای عملکرد ابزارهای سایبری شفاف ساز فراهم می آید.

The Right to Development - Focusing on Capabilities to Function and Essential Needs

Mohammad Ali Farzin (Ph.D.) - Development Economist

Global complications over the last thirty years – socio-economic and environmental, including climate change and COVID-19 – have now had significant consequences for peoples' abilities to achieve what they value, and also the way they function, work and interact together. New drivers and new constraints of development processes have appeared: including technology change and improvement, significant GDP gains but accompanied by problems in productivity, distribution and income inequality and, of course, continued poverty for many. Along with distortionary outcomes in the way we generally invest and do things. The United Nations – now 75 years old – initiated many processes to support the alleviation of such problems, including the Millennium Development Goals (2000-2015) and the Sustainable Development Goals (2015-2030), which provide positive-normative frameworks for stability and continuity.

The global crisis has highlighted many dualities, and the difficulties in achieving balance; along with differences in the conservative and reformist agenda's. It has made us realise the *weakness in our thinking and working frameworks*: the excessive focus on sector-based and linear approaches to assessing, planning and doing have proven problematic; while the importance of multi-dimensional and integrated approaches to programming

and action have been little understood as a better means to problem realization and problem solving, and progress. The importance of adopting such wholistic frameworks and mind-sets – as the international development goals indicate – has now, fortunately, come to the fore. The linking together of legal, ethical, humanitarian, economic, social and environmental dimensions, frameworks and approaches are required. Difficult, but necessary – and a real human and social responsibility. Development policies should create an environment for people to live long, healthy and creative lives ([here](#)).

The *right to sustainable human development* is one such approach. It is an attempt to link up the material dimensions with the non-material; focusing on the basic, essentially humane and natural; highlighting the inter-active linkages between material resources, human functioning and work processes, and their final outcomes. It has many aspects, including giving value and weight to the capabilities approach to development thinking and valuation. These ideas have now become ingrained in many institutional frameworks, including [the United Nations Sustainable Development Goals](#).

One perspective focuses on a core development concept, the capability to function: encompassing together the enabling legal and development frameworks; those which support human opportunities, choices and substantive freedoms to act and function in order to achieve real values and good social outcomes. An approach that goes beyond the positive and objective, and includes entitlements, rights, ethics, morals and normative frames of reference. [Emphasising](#) how human beings can actually function, within their capability to do so (in their socio-economic context and their development setting). Examples of functioning that are a direct requirement

for capabilities are minimum standard of nourishment, standard mental and physical health, and appropriate education.

In the increasingly multi-dimensional, complex and integrated settings that modern humans live and work, this requires multi-objective and multi-constraint understanding, skills and actions, along with their enabling frameworks; focus on structures and structural change; overcoming the short term gains fetish, so as and to ensuring *inter-generational stability*, efficiency, equity and effectiveness in outcomes over the long term.

The capability to function is, therefore, the ability to achieve outcomes that human being's value, including: good health and living to an old age; having access to minimum social protection; engaging in appropriate livelihoods and economic transactions -and having a decent job; enabling solidarity in family and community; participating in community political and planning activities; being secure and not subject to high risk; being safe, happy and having dignity; being empowered; having a good environment; etc. An approach that goes beyond i) just material usefulness and desire-fulfillment, and/or ii) sole materialistic development and access to resources (including income, commodities, assets). The need to value and reallocate our resources and activities towards *production of essentials* – rather than luxuries and unnecessary items (something that COVID-19 has well made all of us realise). The necessary adjustments required to be made to conventional targets, activities and solutions -so as to ensure minimum stability– are not easy. The obvious need to combine economic development with social protection: the concepts of universal basic income and minimum guaranteed income being well indicative of new development attitudes that go beyond material growth (and sole money making values).

Conversely, *deprivation* – in any form – may be considered as a lack in the capability to function. The deprivation in capabilities and functioning is, of course, apparent all over the world and in all areas of life ([here](#)). Lack of human capital (health and education), lack of access to information and rights, insufficient livelihoods, etc. The Nobel Laureate Amartya Sen – the main proponent of the new development approach – well indicates the need to overcome main deficiencies in the capability to function as: distributional indifference, the neglect of rights, freedoms and other non-utility type concerns, and the adaptation and adjustment in social conditioning (e.g. [Rationality and Freedom](#)).

The new rights approach to development requires a *framework to enable functioning and to appropriately assess adjustment*, and to evaluate requirements for change, in the following:

- the structure and inter-action of materialistic and non-materialistic frameworks, factors and drivers – in evaluating development processes and human welfare outcome's;
- the logical relationship between normative and positive frameworks (legal and developmental) -and the personal and social advantage and opportunity they provide including in the distribution of opportunities within society;
- the differences in the capability to transform resources into valuable activities and outputs -and the multi-variate nature of such activities leading to differential satisfactions for different strata in society;
- the rights and entitlements involved for society and its strata, especially from a [Rawlsian](#), bottom-up, perspective - the basis of “essential” requirements (rather than luxuries);

- the basic linkages between macro-economics, health, social protection, livelihoods, community solidarity and risk management;
- enabling processes for individual human dignity to: have a normal lengthy life and with good health, with adequate nourishment, have adequate shelter, have freedom of movement for work, be secure against violence, have adequate education, have ability to care, have no fear and anxiety, engage in critical reflection, have social interaction, have self-respect, have non-discrimination contexts;
- being able to participate effectively in community political and planning processes and participation; and
- being able to hold property and having property rights on an equal basis with others ([here](#)).

Capabilities are, therefore, alternative combinations of functioning and doing things that are feasible to achieve, given the opportunities context to do and to act, and to generate valuable outcomes. It has, nevertheless, a dual role: as both end and instrument. Such achievements would be within an intrinsic legal and moral type space of freedom of choice and opportunity. As an example, the freedom to choose between alternative combinations of functioning and doing (e.g. multiple skills and more than one job –or multiple skills and working from home) requires responsibility and freedom involved socially, economically, morally, and politically and through human actions, values and norms; and along with corresponding rights and obligations. *Freedom in relation to responsibility*, and the capability of people to apply moral constraints to themselves. Beyond just a positive, instrumental rationality.

In the capability to function approach, *agency* refers to a person's role in society, participating in economic, social, and political actions, in freedom to be educated, and for assessing what a person can do in line with conception of the social and human good. As Amartya Sen [indicates](#): eating, starving, and fasting are functionings, but the functioning of fasting differs significantly from that of starving because fasting, unlike starving, involves a choice and is understood as choosing to starve despite the presence of other options. So the difference between fasting and starving is, in this case, choosing not to eat: however, the capability to obtain an essential amount of food is key in evaluating well-being between people in various contexts. A person as an agent need not be guided by a pursuit of well-being; agency achievement considers a person's success in terms of their pursuit of the whole of their goals. However, Sen argues that the task of weighing various capabilities should be left to the ethical and political considerations of each society based on public reasoning.

How to measure all this? The capabilities approach specifies that people do not just value monetary income, and that development is linked to various indicators of wellbeing and life satisfaction. Hence, the importance in appropriate measurement. Monetary and non-monetary measures of well-being are used to complement each other to address issues of inequality and lags in human development. The *measurement of capabilities* requires indicators of what is able to be done – looking at the inter-action and integration together between constraints, solutions and objectives. Well-being has several dimensions of which monetary factors are only one. The use of GDP as an approximation of well-being and development has been criticised (e.g. [Lance Taylor](#)) because it is a sole economic and material capacity measure and not a good indicator of overall welfare. In particular,

structural inequalities, representation of environmental costs, misuse of resources and inappropriate institutions are not represented; GDP ignores non-market (e.g. unpaid work) outcomes – including the domestic and care economies, and also production for the informal market; all highly useful for our living, but not valued in national accounting systems. Further, richer economies can maintain better well-being and development enhancing conditions, so the likelihood that the average person will have more education, longer and healthy life, investment will be rewarded, is automatically much higher.

The United Nations has significantly supported the new approach and attitude. The capabilities approach, for example, has led to the creation of UNDP's many publications and [indexes](#), including the *Human Development Index* which focuses on health, education and basic income – and which are equally weighted. The Inequality adjusted HDI, the Gender-related Development Index, the Gender Empowerment Measure and the Gender Inequality Index are other measures that the United Nations utilizes in its assessments and programming. The focus on human poverty, in particular, which can be interpreted as deprivations to lead a long healthy and creative life with a decent standard of living, have been supported by UNDP: in 1997, by introducing the Human Poverty Index (HPI) and in 2010 the Multi-Dimensional Poverty Index (MDPI) - both are non-income based measures of poverty focusing on human outcomes in terms of choices and opportunities. The approach is increasingly applied in health economics too, and promoted by health systems in the United Nations – for example, the Quality-Adjusted Life Years (QALY) [index](#).

Despite all the crises and problems, on its 75th Anniversary, the United Nations can be proud of having supported sustainable human development approaches for better lives and a better planet.

ناتو گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

سازمان ملل متحد، توسل به زور و نابرابری

محدثه قاسمی پاریزی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران غرب

مادامی که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روابطی عادلانه و پایدار میان جوامع انسانی پدید نیامده، نمی توان انتظار داشت که صلح و امنیت واقعی و پایدار میان آن ها فراهم گردد. ایجاد تشکیلات و وضع قوانین، زمانی که بر اصول شناخته شده و مورد پذیرشی همچون اصل عدالت و تساوی جوامع مبتنی نباشد، شاید بتواند به طور موقت جنگی را برطرف سازد یا جلوی تجاوزی را بگیرد، اما قطعاً نمی توان مطمئن بود که چنین صلحی پایدار بماند و هرگز نیز نمی توان یک زندگی انسانی را از چنین صلح و امنیتی انتظار داشت. خواسته های بشری مانند اصل عدالت و عدم تبعیض و تساوی در برخورداری از حقوق، بدون آن که گذر ایام به آنان خدشه ای وارد کند، همواره خواست بشریت بوده و هست.

۱- توسل به زور و نابرابری

پیمان بریان-کلوگ یا پیمان پاریس ۱۹۲۸، توسل به زور در روابط بین المللی را منع کرد. به طوری که بعد از جنگ جهانی اول، به کرات کشور آلمان تحقیر شد و حق داشتن سلاح برای این کشور محدود شد. دولت آلمان پس از آن شروع به قدرتمند کردن خود کرد که در نهایت جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. در واقع علت بروز تمامی مخاصمات و برهم خوردن صلح در جهان، وجود نابرابری است و بسیاری از این خشونت ها به دلیل این است که افرادی متوسل به زور می شوند که احساس مظلوم بودن به آن ها دست می دهد. آن چه که در منشور ملل متحد آمده این است که در موارد گوناگون صلح به عنوان مفهوم جنگ نکردن شناخته شده و ملت ها از توسل

به زور منع شده‌اند. در منشور استثنائاتی جهت اعمال توسل به زور تحت شرایط ویژه ای تجویز شده است. ماده اول منشور، اتخاذ تدابیر دسته جمعی موثر به منظور جلوگیری و از میان بردن تهدیدهای علیه صلح و متوقف ساختن هر گونه عمل تجاوزکارانه یا سایر اعمال ناقض صلح و فراهم کردن موجبات حل اختلافات و وضعیت های بین المللی که ممکن است منجر به نقض صلح شوند با وسایل مسالمت آمیز و برطبق اصل عدالت و حقوق بین الملل را لازم می داند. اصل عدالت می تواند گویای نفی نابرابری در توسل به این اقدام باشد.

عدم توسل به زور در مصداق جنگ تجاوزکارانه را نیز می توان از اصل برابری نتیجه گرفت؛ چه اینکه بارزترین شیوه تحمیل اراده یک دولت بر دولت دیگر، شیوه استفاده از زور و نیروی نظامی است. از طرفی، توسل به زور با اصل عدم مداخله که خود نتیجه اصل برابری است، در تعارض است و مصداق مسلم مداخله در امور داخلی کشورها مداخله نظامی است. (فضائی، مصطفی، اصل برابری در نظام متحد، ۱۳۷۹: ۷۱) در ماده ۲۶ منشور می توان سرآغاز و مقدمات اعمال تبعیض در توسل به زور را مشاهده کرد. با اینکه منشور در این ماده توسل به زور و تهیه تسلیحات را برای استقرار و حفظ صلح و امنیت هدف قرار داده است ولی در این حوزه قطعاً کشورهای ثروتمند ذینفع خواهند بود چراکه تجارت اسلحه و مهمات و رابطه های آنها راضی نخواهند شد که با استقرار صلح و امنیت، سود و درآمد آنها تحت الشعاع قرار گیرد. لذا کشورهای بزرگ با تهیه این سلاح ها همیشه دست بالا را در میان سایر کشورها خواهند داشت و نظرات آنها تعیین کننده خواهد بود. در حقیقت کلید جنگ و صلح همیشه در دست آنها دستاویزی برای اعمال فشار بر دولت های کوچک و فقیرتر خواهد بود. در ماده ۳۵ با آنکه منشور به جلب توجه شورای امنیت یا مجمع عمومی برای هر اختلاف بین المللی اشاره کرده است ولی باید توجه داشت که این پنج کشور صاحب حق و تو هستند که سرنوشت حل اختلافات بین المللی را تعیین می کنند؛ چه به

صورت صلح آمیز چه با توسل به زور. لذا حق وتو در بسیاری از موارد ناعدالتی و تبعیض را به صورت قانونی پایه گذاری کرده است؛ گرچه در مواردی به مصلحت جامعه بشری بوده است.

یکی دیگر از تبعیض های منشور در زمینه توسل به زور، ماده ۳۹ می باشد که با اشاره به وضعیت های تهدید علیه صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز کشورها می توانند تصمیماتی علیه کشور خاطی بگیرند. منشور، این سه مفهوم را تعریف نکرده و مصادیق حقوقی آن مبهم مانده است. این ابهام در عین اینکه می تواند زمینه نابرابری را فراهم آورد، در عین حال می تواند خطرناک هم باشد چراکه دست کشورهای بزرگ و صاحب وتو را در تفسیر این سه مفهوم باز گذاشته و در نهایت اگر کل اعضا تفسیر مشترکی از این مفاهیم ارائه دهند، ممکن است پنج کشور قدرتمند تفاسیر دیگری ارائه داده و زمینه جنگ را فراهم کنند یا در جایی که باید توسل به زور صورت پذیرد، از اعمال آن جلوگیری نموده و وضعیت نقض صلح یا تجاوز را تجویز نمایند. نمونه بارز آن جلوگیری از صدور قطعنامه علیه اسرائیل توسط امریکا در زمینه اشغال سرزمین های فلسطینی یا در زمینه برگزیدن بیت المقدس شرقی همراه با قسمت غربی به عنوان پایتخت بلامنازع اسرائیل توسط دولت ترامپ است که سازمان ملل و جامعه بین المللی عملاً از انجام هر اقدامی خودداری نمودند چراکه هر اقدام حقوقی در شورای امنیت سازمان ملل با وتوی امریکا ناکام می ماند و این خود زمینه شورش ها و ناآرامی ها در سرزمین های فلسطینی را فراهم آورده است. ظهور این شورش ها و بعضاً گروه های افراطی زمینه بروز دولت های راست گرای اسرائیلی را نیز فراهم آورده است. ظهور این نوع از گروه ها در میان اعراب، نشأت گرفته از اعمال نابرابری و تبعیض سیستماتیک در حمایت از اسرائیل بوده است.

اعلامیه ۱۹۷۰ مجمع عمومی درباره اصول حقوق بین الملل حاکم بر روابط دوستانه و همکاری بین دولت ها بر

اساس منشور سازمان ملل متحد تکمیل شده است. سند مزبور صرفاً یک قطعنامه مجمع عمومی است و از این رو، قانوناً برای اعضاء الزام آور نیست. ولی، اعلامیه، اصولی را به عنوان نمادی از وفاق عام جامعه بین المللی در مورد تفسیر قانونی اصول مندرج در منشور سازمان ملل مورد توجه قرار داده است. این اعلامیه به مواردی در خصوص اعمال زور می پردازد و از جمله مقرر می دارد:

جنگ تجاوزکارانه جنایتی علیه صلح و امنیت تلقی می شود که طبق حقوق بین الملل موجد مسئولیت بین المللی است. دولت ها مکلفند از اقدامات تلافی جویانه ای که مستلزم توسل به زور باشد، خودداری کنند. هر دولتی موظف است از عملیات قهرآمیزی که مردمان را از حق برابری و خود مختاری محروم می سازد، اجتناب ورزد.

نکته حائز اهمیت در حق برابری فوق این است که دولت ها و سازمان ملل باید به فکر فردای بعد از عملیات جهت توقف دولت خاطی باشند. اینکه بعد از اتمام عملیات حقوق مردم آن سرزمین باید رعایت شود، حائز اهمیت می باشد. ولی سابقه این گونه عملیات ها نشان از عدم رعایت حقوق برابر مردمان سرزمین های مورد هدف دارد. برای مثال بعد از حمله دولت بوش به عراق، بسیاری از حقوق مردمان آن کشور پایمال شد و ملت عراق از حقوق برابر از منظر قانون اساسی عراق محروم ماند؛ بسیاری به حاشیه رفته و بسیاری نیز برای احقاق حقوق خود دست به تاسیس نیروهای شبه نظامی زدند تا شاید حقوق ضایع شده خود را به دست بیاورند. بارزترین این گروه ها داعش بود. ظهور گروه تروریستی داعش در عراق و رشد این گروه، پیامد ناخواسته جنگ امریکا با عراق بود. دولت ها و در راس آن، سازمان ملل باید مطابق منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر حقوق برابر مردمان سرزمین های هدف و دولت های آنها را بعد از اتمام عملیات نظامی تامین نمایند. البته به لحاظ نظری، برابری حقوقی مانع از آن است که تعهد یا پیمانی بر دولتی تحمیل گردد؛ یعنی نابرابری عینی میان کشورها دلیل آن

نیست که دولت ضعیف خود را وابسته به دولت قوی کند؛ اما از طرف دیگر، اصل برابری، مانع انعقاد پیمان میان دولت قوی و دولت ضعیف نیست؛ بلکه هر کشوری به استناد حاکمیت خود می تواند با کشورهای دیگر پیمان ببندد. البته، در پیمان های دفاعی که میان یک ابر قدرت و یک دولت کوچک و ضعیف منعقد می گردد، جای تردید نیست که استقلال سیاسی واقعی دولت ضعیف آسیب می بیند؛ یعنی برابری حقوقی با عدم استقلال واقعی جمع می گردد. (فضائلی، مصطفی، اصل برابری در نظام متحد، ۱۳۷۹: ۷۳)

نتیجه گیری

شورای امنیت سازمان ملل متحد مطابق فصل هفتم منشور ملل متحد وظیفه حفظ صلح و امنیت بین المللی از طریق توسل به زور به عنوان آخرین راه حل را دارد. تاریخچه چندین دهه سازمان ملل متحد نشان داده است که توسل به زور لزوماً صلح و امنیت بین المللی را به ارمغان نمی آورد بلکه موجبات تبعیض و نابرابری میان دولت ها را در پی دارد. نمونه بارز این امر حمله ایالات متحده به عراق و ظهور داعش است که به یقین نتیجه نابرابری و به حاشیه راندن سایر گروه ها در نظام سیاسی آن کشور می باشد. در جنگ عراق، نابرابری بین طرفین محرز و بارز بود. در چارچوب فعلی سازمان ملل متحد و با در نظر داشتن تحولات دهه اخیر در نظم نوین جهانی، می توان نتیجه گرفت که توسل به زور، بحران ناشی از درخطر افتادن نظم و امنیت جهانی را دوجندان کرده و تبعات ناشی از لزوماً نابرابری را در پی خواهد داشت. این نابرابری هم در عملیات نظامی (حمله قدرت های بزرگ علیه کشور ضعیف) و هم در عواقب بعد از جنگ مشهود خواهد بود. باید توجه داشت که این نابرابری بین دولت هاست که عملیات نظامی را برای ارعاب دولت ضعیف به ارمغان می آورد. لذا نابرابری خود عامل مهمی در تشدید جنگ هاست.

سازمان ملل متحد وظیفه دارد مطابق منشور، اصل تساوی حاکمیت ها را رعایت نموده و در حد امکان، با توسل

به سایر روش ها به جز توسل به زور، دولت خاطی را از اقدامات خود منصرف سازد.

ناتالز گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

سازمان ملل متحد، توسل به زور و نابرابری

دکتر منیژه اسکندری - پژوهشگر روابط و حقوق بین الملل

قواعد ناظر بر ممنوعیت کاربرد زور و استثنائات آن، جوهره نظام حقوقی بین المللی است. در نظام حقوقی معاصر که با اتحاد حقوق و هنجارهای بین المللی تحت نظارت یک نهاد بین المللی پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، صلح به عنوان اساسی ترین ارزشی که باید مورد حمایت باشد، تلقی گردید و برای تحقق آن، دولت ها ملزم به رعایت ممنوعیت کلی کاربرد زور طبق [بند ۴ ماده ۲](#) و تنها استثناء آن یعنی حق دفاع از خود ذیل [ماده ۵۱](#) منشور ملل متحد شدند. از سوی دیگر در [فصل ۷ منشور](#) اختیارات وسیعی در رابطه با کاربرد زور برای شورای امنیت در نظر گرفته شد تا آرمان و شعار «صلح از طریق امنیت دسته جمعی» ملل متحد را محقق سازد.

افزایش روزافزون قدرت همه جانبه ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، جایگاه این کشور را به عنوان یک ابر قدرت ارتقاء داد و منافعش را به گستره جهانی پیوند زد. از آن پس، برای بیش از چهار دهه، ایالات متحده و اتحاد شوروی دو ابر قدرتی بودند که در رقابتی ایدئولوژیک و موازنه ای استراتژیک بر جهان دو قطبی حکم راندند. فروپاشی اتحاد شوروی ساختار نظام بین الملل را به گونه ای اساسی متحول ساخت، به طوری که هژمونیک گرایی جایگزین موازنه گرایی استراتژیک شد، و همانگونه که مرشایمر [گفته است](#) ساختار نظام بین الملل، ویژگی های یک هژمونی یک جانبه جهانی همچون ایالات متحده را کسب کرد و این کشور سرخوش از پیروزی در نبردی اساساً ایدئولوژیک، منادی نظم نوین جهانی (New World Order) شد تا بواسطه آن موقعیت برتر خود را در نظام بین الملل تثبیت کند.

نظر به اینکه میزان قدرت یک دولت، جایگاه و رفتار خارجی آن را در عرصه سیاست بین‌الملل شکل می‌دهد، این نوشتار بر آن است تا به تاثیر قدرت هژمونیک ایالات متحده، بر موقعیت متزلزل قواعد کاربرد زور در نظام حقوقی معاصر بپردازد. چرا که این کشور با برتری نظامی چشمگیر خود، بیشترین موارد استفاده از زور را در نظام پسا جنگ سرد داشته است. از اینرو، بررسی تلاش ایالات متحده در فرایند قانونگذاری هژمونیک از طریق باز تفسیر یا باز تعریف قواعد موجود ناظر بر کاربرد زور ضرورت دارد. بویژه آنکه، تأثیر چنین رویکردی بر دیدگاه نظری و عملکرد سایر دولت‌ها و ایجاد رویه بعدی، حائز اهمیت است.

حقوق بین‌الملل و به تبع آن، نظم حقوقی حاکم بر جامعه بین‌الملل نیز تحت تأثیر جایگاه برتر ایالات متحده به عنوان تنها ابر قدرت به جا مانده از جنگ سرد بوده است. به طوری که می‌توان گفت خلق معانی جدید در قالب رفتارهای مبتنی بر یک‌جانبه گرایی، پیشدستی، پیشگیری، که پیش‌تر در حوزه سیاست بین‌الملل صورت گرفته بود، به قلمرو حقوق بین‌الملل راه یافته و یک‌جانبه گرایی به نماد قدرت برتر این کشور در دوران پسا جنگ سرد تبدیل شده است. هرگاه یک‌جانبه گرایی در دستور کار دولتی قرار گیرد، اتکا به نهادهای بین‌المللی و چندجانبه گرایی کاهش می‌یابد و آن دولت می‌تواند بر اساس ابزارهای مختلفی که در اختیار دارد، اراده سیاسی و بین‌المللی خود را بر سایرین تحمیل کند. این یک‌جانبه گرایی در کنار استثناء طلبی آمریکایی به شکل گسترده‌تر در سیاست کاربرد زور ایالات متحده، گویای میزان تعهدی است که این کشور در طول بیش از ۷۰ سال گذشته نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی نشان داده است. در حقیقت، ایالات متحده در رابطه با موضوع کاربرد زور، رویکردی دوگانه داشته است. از یک سو در طیف وسیعی از موضوعات به دنبال سامان‌دهی چندجانبه بوده است و از سوی دیگر اغلب خارج از نهادهای چندجانبه و مفاد منشور ملل متحد عمل کرده و در نتیجه آگاهانه یا ناخواسته، موجب تضعیف سیستم ملل متحد در زمینه کاربرد زور شده است. مداخلات نظامی خارجی که در دوران بوش پدر با حمله به پاناما (۱۹۸۹)، جنگ خلیج

فارس (۱۹۹۱)، ومداخله در سومالی (۱۹۹۲) شروع شده بود، در دوره کلinton با مداخله در هائیتی (۱۹۹۴)، بوسنی و کوزوو (۱۹۹۹) ادامه یافت، و در دوره زاممداری جورج دبلیو بوش در قالب عملیات پیش‌دستانه یا پیشگیرانه در افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) و در دوران باراک اوباما با ادعای ملاحظات بشردوستانه در لیبی (۲۰۱۱) و سوریه (۲۰۱۳) پیگیری شد.

این در حالی است که در پایان جنگ سرد با وعده‌های جرج بوش (پدر) در اعلامیه سال ۱۹۹۰، شورای امنیت ملل متحد می‌توانست مدعی قرار گرفتن در مسیر پیدایش سیستم چند جانبه‌ای باشد که مبتنی بر سلطه ایالات متحده بود. به همین دلیل بود که شورا بوضوح اعلام کرد «شرایط بین‌المللی جدید و مطلوبی حاصل شده است و شورای امنیت انجام موثرتر مسئولیت اصلی خود در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را آغاز کرده است».

رهیافت غالب در روابط بین‌الملل حاکی از آن است که هرگاه هژمون‌ها حقوق بین‌الملل را مغایر منافع خود بپندارند، آن را نادیده می‌گیرند و در مواقع نیاز، از حقوق موجود برای پیشبرد منافعشان بهره می‌جویند. چنانچه بخواهیم از رویکرد واقع‌گرایانه سیاسی که حقوق بین‌الملل را در برابر سیاست تنزل می‌دهد و آن را ابزار و محصول سیاست می‌داند فراتر رویم، باید بپذیریم رابطه این دو بسیار پیچیده است، به گونه‌ای که دولت‌های مسلط همواره قادر نیستند قدرت سیاسی خود را به حقوق تبدیل کنند. از این رو، ناگزیر به بازتفسیر حقوق موجود بسنده می‌کنند.

در خصوص حقوق بین‌الملل ناظر بر کاربرد زور، میان موضع ایالات متحده و انگاره‌های بند ۴ ماده ۲ و ماده ۵۱ منشور همواره تنش وجود داشته است، به گونه‌ای که پس از جنگ سرد، این تنش قطعی‌تر و مهم‌تر شده است. این امر بازتاب این واقعیات است که:

۱. حکومت‌ها در این کشور نسبت به قبل، از آزادی عمل بیشتری برای کاربرد زور برخوردارند؛ (۲) ایالات

متحده قادر است برتری نظامی خود را با سهولت بیشتری نسبت به قبل تحمیل کند؛ و (۳) در اتخاذ تصمیمات

جمعی در رابطه با بکارگیری زور، این کشور می‌تواند نسبت به گذشته تاثیر گذارتر باشد.

هرچند این ملاحظات سیاسی هستند، اما این پرسش مهم را مطرح می‌کنند که تحت شرایط پسا جنگ سرد و بویژه

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ علیه این کشور، آیا از منظر حقوقی رویکرد ایالات متحده در رابطه

با حقوق کاربرد زور (jus ad bellum) رویکرد جدیدی است؟

به واقع امر، حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی به خاک ایالات متحده را باید نقطه عطف دیگری در

شکل دادن به نظام حقوقی بین‌المللی در رابطه با کاربرد زور دانست. این حملات مطلوبیت راهبردی لازم برای تحقق

الگوهای رفتاری یک جانبه ایالات متحده را فراهم کرد، و می‌توان گفت به عنوان یکی از مهمترین برهه‌های روابط

بین‌الملل، نقش چشمگیری در بازتفسیر و در بسیاری موارد تلاش در بازتعریف حقوق بین‌الملل، بویژه در رابطه با

کاربرد زور ایفا کرد. در فضای گفتمانی برآمده از این رخداد، ایالات متحده کوشید با تسهیل نادیده انگاشتن قواعد

بین‌المللی حاکم بر کاربرد نیروی نظامی، فرصت مطلوب را برای تلاش یک‌جانبه در باز تفسیر و بازتعریف نظم

حقوقی جهانی باز یابد. در مقایسه با شرایط پسا جنگ سرد، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از پیدایش چارچوب بین‌المللی جدیدی

خبر می‌داد که با قرائت خود از «جنگ با ترور» و ناکارآمدی سیستم موجود، از رشد یک جانبه گرایی امریکایی در

رابطه با کاربرد زور حکایت می‌کرد. بدین ترتیب، ایالات متحده اگر می‌توانست حمایت شورای امنیت ملل متحد

را جلب می‌کرد، و هرگاه که همکاری شورا نبود، اقدام فراتر از منشور ملل متحد را بر می‌گزید.

دولت‌ها در تلاش برای توجیه مداخلاتی که با توسل به زور خارج از ضوابط بند ۴ ماده ۲ و بر مبنای توسعه ماده ۵۱

یا خارج از چارچوب فصل ۷ منشور صورت گرفته است، یا به دنبال ارائه استثنائات جدیدی بر کاربرد زور بوده اند

که قابل توجه ترین آن مداخله بشردوستانه بوده است، و یا در پی گسترش دامنه مفهوم دفاع از خود برآمده اند به گونه ای که توسل به زور آن ها را پوشش دهد.

با آنکه حقوق مربوط به کاربرد زور از دیرباز کانون اصلی حقوق بین الملل بوده است، رویدادهای بحث انگیز کوزوو ۱۹۹۹، افغانستان ۲۰۰۱ و عراق ۲۰۰۳ و درگیر شدن ایالات متحده در جنگ فراگیر علیه ترور، پس از حملات ۱۱ سپتامبر، انجمن حقوق بین الملل ([International Law Association](#)) را بر آن داشت تا در سال ۲۰۰۵ کمیته ای در مورد کاربرد زور تاسیس کند. دستور کار این کمیته، ارائه گزارشی در مورد مفهوم جنگ یا مناقشه مسلحانه در حقوق بین الملل بود. در سال ۲۰۱۰ نیز دومین کمیته انجمن در مورد توسل به زور تشکیل گردید.

۷۸ امین کنفرانس انجمن حقوق بین الملل نیز که از ۱۹ تا ۲۴ آگوست سال ۲۰۱۸ در سیدنی استرالیا برگزار شد، در گزارش نهایی خود نتایج زیر را درباره تجاوز و کاربرد زور مورد تأکید قرار داد:

هدف منشور ملل متحد در رابطه با صلح و امنیت جمعی متکی بر حمایت دقیق و کامل از حقوق بین الملل ناظر بر کاربرد زور است؛ آنچه که مورد نیاز است قواعد جدید کاربرد زور نیست، بلکه اراده سیاسی دولت ها شامل اعضای شورای امنیت در این خصوص است. شورا باید از اختیارات خود کنشگرانه، قاطعانه و به وضوح استفاده کند؛ و حقوق بین الملل معاصر ناظر بر کاربرد زور، اگر بطور کامل و بدرستی تفسیر و بکاربرده شود همچنان به عنوان سنگ بنای استواری برای صلح و امنیت بین المللی پا برجا خواهد بود.

از آنجایی که تلاش برای توجیه مداخلاتی که فراتر از کاربرد مجاز زور و سیستم ملل متحد انجام گرفته است، ناظر به خلق استثنائات جدید، یا گسترش دامنه مفهوم دفاع از خود بوده است، در ادامه به دو نمونه موردی اشاره می شود.

اقدام نظامی ناتو در کوزوو

در مارس سال ۱۹۹۹ ناتو با ادعای مداخله بشردوستانه، اقدام به بمباران های هوایی پیاپی علیه جمهوری یوگسلاوی کرد. توجیه این حملات، تلاش برای پایان دادن به پاکسازی نژادی آلبانی تبارهای های کوزوو به دست صرب ها بود. دبیرکل ناتو در این باره گفته بود: «باور داریم که در شرایط ویژه همچون بحران کوزوو، زمینه مشروعی برای ائتلاف به منظور تهدید به کاربرد زور و در صورت نیاز، استفاده از آن وجود دارد». این در حالی بود که شورای امنیت در مارس ۱۹۹۸ اقدام به اعمال تحریم تسلیحاتی در چارچوب فصل ۷ منشور کرده بود، که با اقدام نظامی ناتو بدون مجوز شورا، بی نتیجه ماند.

با آنکه نظر کلی پژوهشگران اقدام ناتو را غیرقانونی ارزیابی کرد، گرایش بسیاری حاکی از تأیید اقدام بنابر ضرورت اخلاقی بود. برای مثال، آنتونیو کاسسه از دیدگاه اخلاقی این اقدام را توجیه پذیر دانست اما اظهار داشت: «نمی توانم از گفتن اینکه این اقدام اخلاقی مغایر حقوق بین الملل معاصر است، خودداری کنم».

لویس هنکین هم در رابطه با پیدایش «هنجار» مداخله بشردوستانه به عنوان استثناء دیگری بر کاربرد زور اظهار داشت: «به نظر من، مداخله یک جانبه حتی برای آنچه که دولت مداخله گر اهداف بشردوستانه مهم می پندارد، غیرقانونی است و باید غیرقانونی بماند».

تهاجم به عراق

در مارس سال ۲۰۰۳ ایالات متحده ائتلاف خودخواسته ای را در حمله به عراق و اشغال آن کشور رهبری کرد. ناکامی آمریکا در کسب مجوز شورای امنیت برای این اقدام، و توجیه آن بر مبنای راهبرد دفاع پیشدستانه خارج از سیستم ملل متحد، به واقع تضعیف این سیستم بود. در راستای اهداف بین المللی اقدام نیز می توان گفت ایالات متحده با

تهاجم به عراق، در صدد بهره برداری از قدرت نظامی در جهت تحمیل هژمونی خود به نظام بین الملل بود و حوادث ۱۱ سپتامبر زمینه آن را فراهم کرده بود.

دکترین دفاع پیشدستانه هیچ جایگاهی در حقوق بین الملل ندارد و همانگونه که کاسسه گفته است «چون حملات پیشدستانه مبتنی بر ارزیابی ذهنی خودسرانه دولت های منفرد است و به سهولت می تواند منجر به سوء استفاده شود، باید ممنوع گردد». وی تأکید داشته است «عاقلا نه تر آن است که دفاع پیشدستانه مشمول ممنوعیت حقوقی باشد، هرچند باید اذعان داشت ممکن است مواردی از نقض این ممنوعیت براساس ملاحظات اخلاقی و سیاسی توجیه پذیر باشد و اراده جامعه بین الملل سرانجام آن ها را نادیده بگیرد و یا در محکوم کردن آن با تساهل رفتار کند» (Antonio Cassese, International Law, 2001: 310-311).

دو نمونه ذکر شده، که هر دو به دنبال توجیه کاربرد زور بر اساس تفسیرهای جدیدی از حقوق بین الملل ناظر بر کاربرد زور فراسوی مرزهای سیستم ملل متحد بود، در رسیدن به آستانه ای از رویه دولت ها که مورد حمایت نظر عمومی مورد قبول حقوقدانان (opinio juris) باشد، ناکام مانده اند. با این همه، چالش بسیار اساسی تر پیش روی سیستم ملل متحد، همسو با نهادینه سازی استثنائات کاربرد زور و رای قلمرو دفاع از خود و اقدامات شورای امنیت، تلاش ایالات متحده برای تغییر اصول و قواعد حقوقی موجود تا کسب اقتدار مرجعیت حقوقی نظام بین الملل است. چنانچه این تلاش ها به نتیجه برسد، کارایی چارچوب قانونی سیستم ملل متحد و کنترل چندجانبه اعمال زور توسط شورا به چالش کشیده خواهد شد و حاصل چنین وضعیتی بدون تردید بازگشت به عصر پیش از منشور خواهد بود.

پایان بخشیدن به بی سزایی در نظام بین الملل؛ ناکامی تعامل دیوان کیفری بین المللی با شورای امنیت

دکتر فریده محمد علی پور- استادیار دانشگاه خوارزمی

در دنیای پس از جنگ جهانی دوم، شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظام امنیت دسته جمعی، جایگاه ویژه ای یافت تا با انحصار کاربرد زور مشروع، کنترل گرایی چند جانبه را در نظام بین الملل اعمال کند. کارویژه شورای امنیت، فارغ از ساختار نظام بین الملل و الزامات آن نیست. در ساختار دو قطبی، دو ابرقدرت با مهمترین متحدان خود در شورای امنیت کرسی دائم یافتند و کنترل دولت - ملتهای نوحاسته نیز برعهده یکی از دو اردوگاه قرار گرفت. عملکرد قدرتهای بزرگ در شورای امنیت بیش از آنکه با منشور ملل متحد منطبق باشد از نگاه متصلب واقعگرایی حاکم بر این سازمان متأثر است.

پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی با آشوب در مناطق بسیاری از جهان توأم شد که استقرار نظم نوین جهانی را با تزلزل مواجه کرد. با تحقق یافتن اراده جامعه بین المللی در مبارزه با بی سزایی عاملان جنایات بین المللی، اساسنامه دیوان کیفری بین المللی موسوم به اساسنامه رم در سال ۱۹۹۸ تصویب شد. اساسنامه دیوان کیفری بین المللی برای حفظ صلح و امنیت بین المللی و مبارزه با بی سزایی، رابطه ای ساختاری با شورای امنیت تعریف کرد. مطابق [ماده ۱۳\(ب\)](#) [اساسنامه](#) دیوان، شورای امنیت می تواند «وضعیتی را که به نظر می رسد در آن یک یا چند جنایت ارتکاب یافته است، به موجب فصل هفتم منشور به دادستان دیوان ارجاع نماید». از زمان آغاز به کار دیوان در سال ۲۰۰۳، بحرانهای بین المللی بسیاری رخ داده اند که بستر جنایات بین المللی بوده اند ولی شورای امنیت تنها دو بار از اختیار خویش به موجب ماده ۱۳ استفاده کرده است.

بحرانهای ارجاع شده از سوی شورای امنیت به دیوان: دارفور سودان و لیبی

دولت سودان عضو اساسنامه دیوان کیفری بین المللی نیست. ارجاع وضعیت سودان به دیوان بر اساس [قطعنامه شماره](#)

[۱۵۹۳](#) در ۳۱ مارس ۲۰۰۵ از طرف شورای امنیت انجام و [پرونده دارفور](#) در دیوان گشوده شد. شورای امنیت در این

قطعنامه اشاره می کند که ادامه این وضعیت در سودان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی محسوب می شود و به

[گزارش کمیسیون تحقیق](#) اشاره می کند که در آن، نقضهای حقوق بشردوستانه و حقوق بشر در دارفور ذکر شده اند.

در این گزارش به نظر دبیرکل سازمان ملل نیز استناد می شود که نقض حقوق بشر دوستانه و حقوق بشر در دارفور

توسط همه احزاب را طرح می نماید و خواستار شناسایی عاملان این جنایات و سزادهی آنها می شود. در این قطعنامه

شورای امنیت تصمیم می گیرد که دولت سودان و سایر احزاب درگیر در دارفور هر گونه همکاری و کمکهای لازم

را برای دادگاه و دادستان کل، متعاقب قطعنامه به عمل آورند؛ حتی اگر هیچ دولتی عضو اساسنامه هم نباشد مصرانه

از همه کشورها و سازمانهای منطقه ای که نگران وضعیت هستند دعوت به همکاری می شود. همچنین از اتحادیه

آفریقا برای بحث و بررسی در مورد ترتیبات عملی به منظور تسهیل در کار درخواست همکاری می گردد.

[پرونده لیبی](#) با ارجاع شورای امنیت سازمان ملل در مارس ۲۰۱۱ آغاز شد. وضعیت در لیبی از فوریه ۲۰۱۱ بر ارتکاب

جنایات علیه بشریت دلالت دارد. لیبی عضو اساسنامه دیوان کیفری بین المللی نیست با این همه در ۲۶ فوریه ۲۰۱۱

شورای امنیت سازمان ملل به طور اجماع با صدور [قطعنامه ۱۹۷۰](#) وضعیت در لیبی را از ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ به دیوان ارجاع

می نماید. شورای امنیت تصمیم می گیرد که مقامات لیبی متعاقب صدور قطعنامه با دادگاه همکاری کامل داشته و

هرگونه کمک لازم را به دادگاه و دادستان کل ارائه دهند و دادستان کل ظرف دو ماه از تصویب این قطعنامه و هر

شش ماه پس از آن، اقدامات و تصمیمات را به شورای امنیت اطلاع دهد. گزارش دهی مذکور درخصوص پرونده

دارفور نیز وجود دارد.

اقدامات شورا پس از ارجاع وضعیت سودان و لیبی به دیوان؛ بی میلی در پیگیری

موضوع مهم این است که نقش شورای امنیت بعد از قطعنامه ارجاعی چیست؟ آیا کافی است که شورا صرفاً وضعیتی را ارجاع کند یا باید پس از ارجاع نیز مستمراً متعهد باشد؟ اهمیت نقش شورای امنیت، امری نیست که تنها دیوان بر آن اصرار نماید. رئیس شورای امنیت در ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ طی [بیانیه‌ای](#) به حفاظت از غیرنظامیان در منازعات مسلحانه اشاره نمود که در بند ۹ آن به نقش دیوان کیفری بین المللی و به ویژه اهمیت پیگیری موثر پرداخته است: «شورای امنیت اذعان دارد که مبارزه با بی سزایی و پاسخگویی برای مهمترین جرائم نگران کننده بین المللی از طریق اقدام و پیگیری این جرائم در دیوان کیفری بین المللی مطابق با اساسنامه رم در دادگاه های مستقل و ترکیبی و نیز محاکم تخصصی ملی تقویت شده است.»

هر دو قطعنامه ارجاعی، دولتهای موضوع ارجاع را متعهد به همکاری قلمداد می کنند و طبق ماده ۸۶ اساسنامه رم، دولتهای طرف دیوان متعهد به همکاری هستند. این تعهدات لزوماً به بررسی ها و یا پیگردهای موفقیت آمیز منجر نمی شوند. اولین بار دیوان در پرونده دارفور، توانست رهبر در قدرت، عمرالبشیر را تحت تعقیب قرار دهد و [قرارهای اول و دوم بازداشت](#) تا زمانی که وی در ۲۰۱۹ برکنار نشده بود، با بی اعتنائی سودان و سایر اعضای جامعه بین المللی مواجه شد. وی سفرهای متعددی به کشورهای مختلف داشته است.

در [بیست و هفتمین](#) گزارش دیوان بر اساس قطعنامه ۱۵۹۳ در تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۱۸ به شورای امنیت از سفر آزادانه متهمین به دیگر کشورها و همکاری نکردن دولت های عضو و غیرعضو دیوان اطلاعاتی ارائه می شود و دیوان خواهان همکاری شورای امنیت برای غلبه بر چالشها می شود. در [بیانیه دیوان](#) که نزد شورای امنیت قرائت می شود، به صراحت این سؤال پرسیده می شود که چند سال دیگر و چند گزارش دیگر لازم است تا شورا اقدامات ملموسی را انجام دهد؟ چقدر قربانیان جنایات وحشیانه در دارفور در سکوت رنج ببرند یا صبر کنند؟ در این بیانیه، تنها امکانی که برای

محاكمه و مجازات متهمین جنایات دارفور وجود دارد، عزم شورا برای وادار کردن دولتها به همکاری مطرح می شود. در سی و یکمین گزارش به شورا، دیوان همچنان انتظار همکاری سودان برای تسلیم عمرالبشیر را دارد در حالی که وی به دلیل فساد مالی محکوم و در حال تحمل مجازات حبس است.

درباره ارجاع وضعیت لیبی، نوزدهمین گزارش دیوان در ۵ می ۲۰۲۰ تقدیم شورا شده است. در بیانیه دیوان که نزد شورا قرائت شد، عدالت کیفری بین المللی، نیروی ضروری برای مسئولیت پذیری و بازدارندگی کشورها مطرح شد و از شورا، کشورهای عضو دیوان و جامعه جهانی درخواست گردید که در کنار دیوان و مأموریت اساسی آن برای پایان دادن به مصونیت از مجازات سنگین ترین جنایات جهان محکم بایستند. این در حالی است که سیف الاسلام قذافی به عنوان متهم ردیف اول در گزارش دیوان، در سال ۲۰۱۱ دستگیر و همچنان که از محاکمه در دادگاههای لیبی و مجازات اعدام وی سخن می رفت در سال ۲۰۱۷ با عفو آزاد گردید. دیوان همچنان منتظر تسلیم وی و اجرای عدالت است.

دیوان بین المللی کیفری هیچ سازوکار اجرایی مستقیم ندارد و عمدتاً بر همکاری دولتها تکیه دارد و بدون مساعدت آنها نمی تواند حکم خود را اجرا نماید. با بی میلی شورای امنیت در پیگیری موثر پرونده های ارجاعی، مبارزه با بی سزایی و نابرابری در اعمال عدالت برای قدرتمندان همچنان معضل حل ناشدنی باقی می ماند.

در این شرایط چه راهکارهایی قابل تصور است؟ شورای امنیت می تواند مانند وضع تحریمها که اغلب با تاسیس کمیته ای برای نظارت بر اجرای آنها توأم است؛ نوعی کارگروه برای وضعیت ارجاعی به دیوان تشکیل دهد تا کاملاً درخصوص اقدامات دیوان در مورد موقعیتهای ارجاعی به روز باشد و در صورت درخواست آن، کمک نماید. شورا همچنین می تواند سازوکار تحریمها مانند بلوکه کردن دارائیه و ممنوعیت سفر افراد تحت تعقیب با تنظیم کیفرخواست دیوان را مدنظر قرار دهد. تا به امروز هیچ سازوکار خودکاری برای بلوکه کردن دارائیه یا ممنوعیت

سفر از زمان صدور حکم بازداشت دیوان وجود نداشته است. درخصوص لیبی، کمیته ای بر اساس بند ۲۴ [قطعنامه](#)

۱۹۷۰ (۲۰۱۱) و بند ۲۶ [قطعنامه](#) ۱۹۷۳ (۲۰۱۱)، تاسیس شده است اما ارتباط این کمیته با دیوان کیفری بین المللی

برقرار نشده است. نکته دیگر این است که دیوان می تواند عدم همکاری دولتهای عضو را به [مجمع دولتهای عضو](#)

دیوان گزارش دهد اما جایگاه حقوقی مجمع دولتهای عضو در فصل ۹ [اساسنامه رم](#) مبهم بوده و ماده ۱۱۲ (۲) (f) نیز به صورت کلی و گذرا در این مورد توضیح داده است.

امکان دیگری که رئیس دیوان می تواند از آن استفاده کند گنجانیدن موضوع در گزارش سالانه خود به مجمع عمومی سازمان ملل است تا مجمع را درگیر موضوع نماید. ایجاد فشار سیاسی برای الزام به همکاری تمامی دولتهای عضو سازمان ملل باعث تسهیل در پیگیری ارجاع می شود. اگر ارجاعات شورای امنیت منجر به پیگردهای موفقیت آمیز دیوان نشوند، این امر در نهایت باعث تضعیف سازوکار ارجاع و اعتبار شورای امنیت خواهد شد. بنابراین، شورای امنیت باید نشان دهد به موفقیت ارجاعات خود علاقمند است چنانکه نماینده گواتمالا در شورای امنیت در زمانی که ریاست شورا را برعهده داشت طی [نامه ای](#) به دبیرکل وقت سازمان اذعان می دارد پیگیری شورای امنیت پس از ارجاعات به دیوان کیفری بین المللی برای اعتبار شورا و برای مشروعیت عدالت کیفری بین المللی اهمیت دارد و این امر، فراتر از دریافت گزارشهای ادواری است. همکاری موثر شورای امنیت با دیوان کیفری بین المللی، برای تحقق عدالت کیفری و مبارزه با قدرتمندانی که جنایات بین المللی را مرتکب شده اند، امری ضروری است که بی توجهی به آن به تداوم بحرانشا و وقوع جنایات بین المللی متعدد انجامیده است.

امنیت زنان خاورمیانه بیست سال پس از قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت ملل متحد

ستاره طاهرخانی - دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران

در طول تاریخ منطقه خاورمیانه شاهد بیشترین نرخ منازعات نامتقارن بوده است. این منطقه به خصوص در دوره زمانی جنگ سرد یعنی در سال های ۱۹۴۶ تا ۱۹۸۹ سهم قابل توجهی (۷۲٪) از منازعات نامتقارن در جهان را به خود اختصاص می دهد (طاهرخانی ۱۳۹۴: ۱۵۸). یکی از پیامدهای این منازعات نامتقارن ظهور گروهک های ایدئولوژیک، افراطی و تروریستی برای مقاومت در مقابل قدرت های بزرگ دخالت گر در کشورهای این منطقه بوده است. در واقع بعد از دوران جنگ سرد، افزایش جنگ های داخلی و تغییر شکل منازعات مسلحانه با ظهور بازیگران جدید ارتکاب خشونت علیه زنان نیز در منطقه افزایش و امنیت شان کاهش یافته و این امر تا اکنون ادامه پیدا کرده است. به طور مثال وضعیت تاسف بار امنیت زنان عراقی در دهه ۱۹۹۰ و پس از تهاجم آمریکا به این کشور در سال ۲۰۰۳ و شکل گیری دولت اسلامی عراق و شام موسوم به داعش و افزایش درگیریهای داخلی و منطقه ای نشانگر اهمیت این موضوع است. "در ژانویه ۲۰۱۴، شهر فلوجه در استان انبار به دست داعش افتاد که به آوارگی داخلی ۵۰۰۰۰۰ غیرنظامی منجر شد. داعش در سال ۲۰۱۴ در زندان بادوش و پایگاه اسپایکر به قتل عام پرداخت و شهر آمرلی در استان دیاله را محاصره و در ماه اوت همین سال بخشهایی از سنجار، تلعفر و دشتهای نینوا را تصرف کرد و به نقض جدی حقوق بشر پرداخت که به خروج دسته جمعی ایزدیان، مسیحیان و سایر گروههای قومی و مذهبی از دشت نینوا منجر شد" (کولایی و اکبری ۱۳۹۵: ۱۶۸). با این تصویر و با توجه به این امر که حفظ صلح و امنیت فیزیکی، روانی و احساسی زنان به عنوان پرورش دهنده و رهبر نسل های آینده از اهمیت بالایی برخوردار

است، هدف این نوشتار ارزیابی وضعیت امنیت زنان خاورمیانه در پرتو فعالیت های شورای امنیت ملل متحد در این خصوص به عنوان رکن اصلی مسئول حفظ صلح و امنیت بین المللی است.

پایان جنگ سرد به رابطه میان دولت ها و جامعه بین المللی با مفهوم امنیت شکل متفاوتی بخشید و الویت را نه برای امنیت دولت ها بلکه برای امنیت غیرنظامیان، جوامع و شهروندان قائل شد ([Nduwimana 2007:11](#)). با قرار گرفتن امنیت انسانی در دستور کار شورای امنیت و کل ملل متحد، جنسیت هم تناسب موضوع پیدا کرد. شبکه ای از گروه های زنان و فعالان فمینیست که پیرامون ملل متحد کار می کردند و در این زمینه تخصص داشتند توانستند بر شورای امنیت تاثیر بگذارند. نظم بین المللی که پس از سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ ظهور یافت، این امکان را ایجاد کرد که معنای امنیت مورد بازاندیشی قرار گیرد. تصویب قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت ملل متحد در مورد جنسیت و حفظ صلح در شرایط امنیتی جدید دارای اهمیت زیادی بوده و به عامل تغییر موضوع امنیت و جنسیت اشاره کرده است ([Kronsell 2012:4](#)). قبل از آن "کنوانسیون های ژنو ۱۹۴۹، پروتکل های الحاقی ۱۹۷۷ و اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری تنها اسنادی هستند که حاوی مقرراتی محدود در حمایت از زنان در طول منازعات مسلحانه هستند. از ۴۲۹ ماده کنوانسیون های چهارگانه ژنو، تنها ماده ۲۷ کنوانسیون چهارم ژنو به طور صریح از زنان در مقابل تجاوز و فحشای اجباری حمایت می کند" (صحابی و میرعباسی ۱۳۹۹: ۲۷۰). اما به واسطه این قطعنامه زمینه برای امکان ایجاد تغییرات در وضعیت امنیتی زنان با نظارت از بالای سلسله مراتب قدرت ایجاد شد؛ "تغییرات ساختاری و سیاسی نه تنها برای غلبه بر فرودستی، ستم و روابط قهری قدرت بلکه همچنین برای اتخاذ تغییرات با ایجاد نتایج مثبت ([Porter 2013:2](#)).

متعادل سازی جنسیتی و متعارف سازی جنسیتی دو رویه قدرتمند در قلب قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت ملل متحد هستند. متعادل سازی جنسیتی به رسمیت شناختن تلفیق جنسیت در صلح و امنیت بین المللی و همچنین درک این مهم

است که سیاست گذاری ها و برنامه ها ممکن است تاثیرات متفاوتی بر مردان و زنان داشته باشند. متعارف سازی جنسیتی که در سال ۱۹۹۷ توسط شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد یا اکوسوک ([ECOSOC](#)) به عنوان فرایند ارزیابی پیامدهای هر اقدام برنامه ریزی شده برای زنان و مردان از جمله قانون گذاری ها، سیاست گذاری ها یا برنامه ها، در هر حوزه و تمام سطوح تعریف شده است، هدف نهایی آن دستیابی به برابری جنسیتی است. حامیان متعارف سازی جنسیتی استدلال می کنند که فهم بهتر سرشت جنسیتی شده بر ساخته اجتماع است، و روابط و نقش های مردان و زنان در جوامع به سیاست گذاری های بهتر برای پیشبرد صلح و امنیت و از این حیث به حفظ و پیشرفت صلح و امنیت بین المللی کمک می کند ([Oudraat 2013: 615-616](#)). در ادامه، در جدول زیر خلاصه ای از تلاش های شورای امنیت ملل متحد در ایجاد چارچوبی هنجاری برای زنان و صلح و امنیت و فعالیت هایی برای افزایش آگاهی از هنجارهای قطعنامه ۱۳۲۵ در مورد برابری جنسیتی در صلح و امنیت و ایجاد حمایت برای آن را از سوی سازمان های فعال و تاثیر گذار بین المللی مهم در این عرصه مشاهده می کنید که اطلاعات آن به داده های در دسترس به آنچه تاکنون انجام گرفته و مهم بوده اند محدود می شوند.

جدول: فعالیت های شورای امنیت ملل متحد در ایجاد چارچوب هنجاری درباره زنان و صلح و امنیت

اکتبر ۲۰۰۰	تاسیس دوستان قطعنامه ۱۳۲۵ به رهبری کانادا شامل ۲۸ کشور عضو برای ایجاد برنامه های اقدام ملی (NAPs) و اجرای قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت ملل متحد.
۲۰۰۸	• زنان در توسعه اروپا (WIDE) به عنوان یک شبکه اروپایی فمینیستی کنفرانس سالیانه اش را در مورد قطعنامه ۱۳۲۵ برگزار کرد: «نظامی گری، امنیت و صلح: قطعنامه ۱۳۲۵ و چالش ها و فرصت ها در برنامه های اقدام ملی» (Miller et al.2014:3). • تصویب قطعنامه ۱۸۲۰ شورای امنیت ملل متحد در ماه ژوئن با تمرکز بر نیاز به حفاظت زنان از خشونت مبتنی بر جنسیت و تاکید بر تقابل قربانی سازی زنان از یک سو و توانمندسازی زنان از سوی دیگر.
۲۰۰۹	• تصویب قطعنامه ۱۸۸۸ شورای امنیت ملل متحد در ماه سپتامبر برای پیشرفت سازوکارهای مسئولیت پذیری، تکمیل قطعنامه ۱۸۲۰ در مورد خشونت جنسیتی در منازعه و درخواست ها برای انتصاب نماینده ویژه دبیرکل برای پیشرفت کار ملل متحد بر روی خشونت جنسی. • تصویب قطعنامه ۱۸۸۹ شورای امنیت ملل متحد در ماه اکتبر به منظور تقویت موضوع افزایش راهکارهای اجرا در تکمیل قطعنامه ۱۳۲۵ و دربرگرفتن مفهوم توانمندسازی زنان با پیشرفت بیشتری نسبت به قطعنامه های ۱۸۲۰ و ۱۸۸۸.
۲۰۱۰	تصویب قطعنامه ۱۹۶۰ شورای امنیت ملل متحد در ماه دسامبر با تاکید بر نیاز به رسیدگی به خشونت جنسی طی منازعه و توسط پرسنل یا حافظان صلح ملل متحد و ستایش از کار مشاوران جنسیت و امید

	به انتصاب مشاورین حفاظت زنان در ماموریت های حفظ صلح؛ در واکنش به دولت هایی که خواستار اعزام تعداد بیشتری پلیس و پرسنل نظامی مونث در عملیات حفظ صلح شدند.
۲۰۱۳	• تصویب قطعنامه ۲۱۰۶ شورای امنیت ملل متحد در ماه ژوئن در توجه به مساله معافیت از مجازات و عملیاتی کردن پاسخ پیشگیرانه و حمایت محور در برابر خشونت جنسی در منازعات مسلحانه با تاکید بر مشارکت اساسی زنان در توجه به عدالت، توانمندسازی زنان، تسلیحات، حقوق بشر زنان و ارتباط با جامعه مدنی. • تصویب قطعنامه ۲۱۲۲ شورای امنیت ملل متحد در ماه اکتبر در تمرکز بر توجه بیشتر به رهبری و مشارکت زنان در حل منازعه و صلح سازی در جهت پیشبرد اجرای قطعنامه ۱۳۲۵ و تاکید مجدد بر موضوعات توانمندسازی زنان، دسترسی به عدالت، اطلاعات و مستندسازی موارد نقض حقوق بشر و ارتباط با جامعه مدنی، و درخواست اطلاع رسانی های بیشتر به شورای امنیت از موجودیت های مختلف در مورد موضوعات زنان، صلح و امنیت.
سپتامبر ۲۰۱۵	گزارش دبیرکل درباره زنان و صلح و امنیت متعاقب بند ۱۶ قطعنامه ۲۱۲۲ مبنی بر دعوت از دبیرکل برای راه اندازی مطالعه ای جهانی درباره اجرای قطعنامه ۱۳۲۵ که به ارائه توصیه های مربوط از سوی دبیرکل انجامید؛ از جمله: قرار دادن مشارکت و رهبری زنان در مرکز تلاش های صلح و امنیت در زمره پاسخ به تهدیدات جدید و در حال ظهور؛ حفظ حقوق بشر زنان و دختران در حین و پس از منارعه؛ تضمین برنامه ریزی حساس به جنسیت و مسئولیت پذیری در قبال نتایج؛ تقویت ساختاردهی و تخصص فنی جنسیت؛ و تامین مالی برنامه زنان و صلح و امنیت (S/2015/716)

اکتبر ۲۰۱۵	تصویب قطعنامه ۲۲۴۲ شورای امنیت ملل متحد به منظور ترغیب به ارزیابی استراتژی ها و منابع درخصوص اجرای طرح زنان، صلح و امنیت؛ تاکید بر اهمیت همکاری با جامعه مدنی؛ درخواست افزایش منابع مالی برای تعلیم، تحلیل و برنامه های حساس نسبت به جنسیت؛ اصرار بر جنسیت به عنوان موضوعی هم راستا با برنامه های ضد تروریسم/ ضد افراطی گری خشونت بار؛ و به رسمیت شناختن اهمیت تلفیق زنان، صلح و امنیت در هر شرایط (2015 WILPF).
آوریل ۲۰۱۹	تصویب قطعنامه ۲۴۶۷ شورای امنیت ملل متحد به منظور شناسایی این مهم که خشونت جنسی در منازعه در پیوستار خشونت علیه زنان و دختران رخ می دهد؛ شناسایی مالکیت و مسئولیت ملی در رسیدگی به علت های ریشه ای خشونت جنسی و نام بردن از نابرابری و تبعیض جنسیتی به عنوان علت ریشه ای (WILPF 2019)
اکتبر ۲۰۱۹	تصویب قطعنامه ۲۴۹۳ شورای امنیت ملل متحد به منظور شناسایی نیاز به اجرای بیش از پیش برنامه زنان، صلح و امنیت و اعلام نگرانی عمیق نسبت به موانع اجرای کامل قطعنامه ۱۳۲۵ و نمایندگی کمتر زنان در بسیاری از فرایندها و ارکان رسمی مربوط به حفظ صلح و امنیت بین المللی، تعداد به نسبت کم زنان در جایگاه های بالادست در نهادهای سیاسی منطقه ای و بین المللی مرتبط با صلح و امنیت، فقدان حمایت از نقش های رهبری زنان در این مجموعه ها، فقدان منابع مالی کافی برای زنان، صلح و امنیت و تاثیر مخرب منتج از آن بر حفظ صلح و امنیت بین المللی؛ شناسایی اهمیت نقش جامعه مدنی از جمله سازمان های زنان در اجرای کامل قطعنامه های شورای امنیت در مورد زنان، صلح و امنیت؛ ملزم کردن دولت های عضو به حمایت از روندهای صلح به منظور تسهیل شمول کامل، برابر و معنادار زنان در مذاکرات صلح در همه مراحل فرایند صلح، از جمله از طریق متعارف سازی یک دیدگاه

جنسیتی برای توجه به نمایندگی نابرابر و متعهد ماندن به افزایش تعداد زنان نظامی و غیر نظامی در همه سطوح و در جایگاه های کلیدی حفظ صلح؛ توجه به گزارش و توصیه های عملکردی دبیرکل در ۹ اکتبر ۲۰۱۹ و یادآوری گزارش دبیرکل در ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۵؛ شناسایی فرصت ایجاد شده چندین بزرگداشت در سال ۲۰۲۰ به خصوص ۲۰ امین بزرگداشت قطعنامه ۱۳۲۵، ۷۵ امین بزرگداشت ملل متحد، ۲۵ امین سالگرد اعلامیه و سکوی اقدام پکن و درخواست از همه دولت های عضو مبنی بر تعهد نسبت به ارتقای توانمندسازی زنان و دختران در فرایندهای صلح و امنیت و استفاده از این بزرگداشت ها برای تشدید تلاش های داخلی و همکاری های بین المللی (2493 UNSCR).	
تصویب قطعنامه ۲۵۳۸ شورای امنیت به منظور تقویت تلاش های جمعی دولت های عضو، دبیرکل ملل متحد و سازمان های منطقه ای در ارتقاء مشارکت کامل، موثر و معنادار زنان نظامی و غیر نظامی در عملیات حفظ صلح در همه سطوح و سمت ها به خصوص رهبری ارشد؛ تداوم اجرا، نظارت و ارزیابی پیشرفت و چالش های پیش روی اهداف استراتژی نظام گستر برابری جنسیتی و استراتژی برابری جنسیتی نظامی ۲۰۱۸ - ۲۰۲۸ از طرف دبیرکل با نظر به دیدگاه ها و بهترین رویه های دولت های عضو به خصوص کشورهای ارائه دهنده نیرو و پلیس و همچنین کشورهای میزبان عملیات حفظ صلح؛ افزایش مشارکت در حمایت از برنامه های ظرفیت سازی برای پرسنل نظامی زن از جمله از طریق سازوکار هماهنگی روشن، شراکت مثلی، چهارچوب های دوجانبه و منطقه ای؛ تسهیل فرصت های شبکه سازی و ایجاد شبکه های پایدار میان زنان حافظ صلح پیشین، فعلی و آتی به منظور تبادل تجربه و اطلاعات درباره مشارکت در عملیات حفظ صلح و انگیزه دادن به زنان بیشتر برای مشارکت در آنها؛ افزایش شمول زنان حافظ صلح در همه آن بخش ها و کارکردهایی که کمتر حضور و عاملیت	۲۸ اوت ۲۰۲۰

دارند؛ و درخواست گزارش جامع سالیانه دبیرکل از پیشرفت اجرای این قطعنامه و دیگر ابعاد مرتبط به مشارکت زنان در عملیات حفظ صلح بر طبق قطعنامه ۲۳۷۸ شورای امنیت مصوبه ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۷.

«سازمان ملل مسائل مختلف زنان را روشن ارائه کرده و راهکارهایی هم ایجاد کرده ولی واقعا به علت مشکلات ساختاری و مشکلات فرهنگی و مشکلات عمیقی که وجود داشته، واقعیت عملی زندگی زنان در سراسر جهان با اسناد زیبا و کنفرانس‌های بین‌المللی تفاوت‌های بسیار زیادی دارد» (مصفا ۱۳۷۸: ۱۷۴). چنانکه با مرور اسناد، گزارش‌ها و انتشارات ملل متحد و انتشارات سازمان‌های غیردولتی متصل به آن و فعال در زمینه زنان و صلح و امنیت، از سال ۲۰۰۰ تا به امروز، به روشنی می‌توان دریافت که علی‌رغم همه تلاش‌ها و گام‌های رو به جلو، در نهایت ضعف‌ها، کمبودها، شکست‌ها، و مشکلاتی در این زمینه به طور مداوم وجود دارند که نیاز به اندیشیدن و ارائه راهکار و سیاست‌گذاری‌های متفاوت را می‌طلبند تا بتوانند در عمل و واقعیت تاثیر مثبت و ملموسی بر امنیت فیزیکی و روانی زنان و کودکان و پیشرفت صلح و سازندگی فراگیر داشته باشند. به طور مثال، با وجود تصویب چند قطعنامه پیاپی در مورد خشونت مبتنی بر جنسیت و تجاوز جنسی علیه زنان در منازعات، در اوت ۲۰۱۴ شاهد آن هستیم که نیروهای داعش در جریان حملات خود به شهرها و روستاها، شش هزار زن و کودک ایزدی را به منظور حذف هویت ایزدی عراق به اسارت خود درآوردند و آنها را غنیمت جنگی دانسته و به کنیز و یا برده جنسی خود تبدیل کرده و در معرض انواع خشونت‌ها قرار داده‌اند و هنوز علی‌رغم شکست‌های داعش، حدود ۳۰۰۰ ایزدی در اسارت هستند و از آنها اطلاعاتی یافت نشده است. در ژانویه ۲۰۱۸ حدود ۲۹۰۰۰ نفر در بازداشتگاه‌های مختلف عراقی عمدتاً به خاطر وابستگی و ارتباط با داعش و از جمله به عنوان اعضای خانواده آنها بازداشت شدند. در مارس ۲۰۱۸، تقریباً ۹۰۰۰ نفرشان در انتظار محاکمه بودند که برای ۳۰۰۰ تن از آنها حکم مرگ از قبل صادر شده بود. مهم‌تر از نگرانی ملل متحد دیده بان حقوق بشر نسبت به بی‌عدالتی در مورد تعداد موارد و سرعت محاکمه‌ها - که برخی تنها ده دقیقه

طول می کشید- نگرانی نسبت به زنان به عنوان تهدیدات بالقوه امنیتی است که سرنوشت این زنان را تحت تاثیر قرار می دهد ([Cook and Vale 2018:48-51](#)). این در حالی است که علی رغم وجود نقش های مختلف برای زنان در سازمان داعش از معلم، مبلغ، پرستار و مادر گرفته تا سرباز و شکنجه گر "همه زنان بازداشت شده در اردوگاه الهول عامل و حتی حامی داعش نیستند" و تصمیم گیری در مورد آینده آنها و ریسک بالقوه بازگرداندن آنها به موطن خودشان باید مورد به مورد انجام شود ([Margolin et al. 2019](#)).

علی رغم اینکه ایجاد، اجرا و درک قطعنامه ۱۳۲۵ در میان و در درون کشورهای مختلف خاورمیانه و شمال آفریقا تفاوت های قابل توجهی دارند، برای مثال "درعراق که اولین کشور در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بود که یک برنامه اقدام ملی را در اوایل سال ۲۰۱۴ و یک برنامه اقدام ملی اضطراری را در مه ۲۰۱۵ برای اجرای قطعنامه ۱۳۲۵ به راه انداخت، این قطعنامه و برنامه های اقدام ملی مربوط به آن تنها به مثابه جوهری بر روی کاغذ و بدون ابزار و حمایت لازم برای تضمین اجرای آنها مانده اند" ([Rayman et al. 2016](#)). بنابراین با مرور وقایع و ناآرامی های روزمره حاصل از منازعات در خاورمیانه به نظر می رسد هر گامی به جلو در برنامه زنان و صلح و امنیت و قطعنامه ۱۳۲۵ و قطعنامه های متعاقب آن با دو گام به عقب مشایعت می شود. امید است که با افزایش شمول زنان در مناصب قانونگذاری و رهبری در خاورمیانه هم از شمار و شدت منازعات نامتقارن کاسته شود و هم همگام با اجرای قطعنامه های شورای امنیت ملل متحد امنیت زنان در این منطقه افزایش یابد.

سازمان ملل متحد و برابری جنسیتی با تاکید بر چالشهای ناشی از کووید-۱۹

دکتر هنگامه غضنفری - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد

سازمان ملل متحد بر اساس اهداف مندرج در منشور و ضرورت های حقوق بشری، بطور جدی و موثری در تدوین و توسعه قواعد مرتبط با برابری جنسیتی و نظارت و پشتیبانی از اجرای آنها اقدام نموده است. پیوند [برابری جنسیتی با توسعه پایدار](#) تحت تاثیر تدابیر و اقدامات سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری و نیز فعالیت های جامعه مدنی صورت گرفته و در نهایت باعث کاهش نابرابری جنسیتی طی سی سال گذشته، شده؛ به نحوی که شکاف بین نیروی کار زنان و مردان به ویژه در کشورهای توسعه یافته کم شده است. در ۳۵ کشور برابری کامل و در ۱۲۰ کشور حداقل ۹۵ درصد از شکاف های جنسیتی آموزشی و دسترسی به تحصیل پر شده و نسبت مرگ مادران ۳۸ درصد کاهش [یافته است](#).

تاکید بر برابری جنسیتی و توانمند سازی زنان در [اعلامیه هزاره](#) و نیز در سند [توسعه پایدار](#)، نشانگر پیوند عمیق این موضوع با توسعه پایدار جهانی، قاطعیت سازمان ملل در تامین آن و اراده مشترک جامعه جهانی بر موضوع مذکور است. بر اساس آخرین اقدامات صورت گرفته که در قالب سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ محقق گردیده، مسئولیت تمامی کشورها نسبت به رعایت، صیانت و ارتقای حقوق بشر و آزادی های اساسی برای تمامی انسان ها، بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا غیر سیاسی، خاستگاه اجتماعی یا ملی، دارایی ها، محل تولد، ناتوانی یا سایر شرایط شناسایی شده و برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و دختران با پیشبرد تمامی اهداف کلان و خرد ملازمه دارد. با این باور که تحقق کامل توان بالقوه انسانها و توسعه پایدار با محرومیت نیمی از انسان ها از حقوق

کامل و فرصت های خود میسر نخواهد شد و زنان و دختران باید از دسترسی برابر به آموزش مناسب، منابع اقتصادی و مشارکت سیاسی و همچنین فرصت های برابر با مردان و پسران در خصوص اشتغال، رهبری و تصمیم گیری در تمام سطوح بهره مند شوند.

با وجود تمامی تدابیر اتخاذی، به دلایل مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، جهان هنوز با برابری جنسیتی فاصله دارد و تا حصول به اهداف مورد نظر راه درازی در پیش است. در چنین شرایطی با همه گیری کووید-۱۹ و عواقب ناشی از آن که تمامی عرصه های اقتصادی و اجتماعی را درگیر خود نموده است، دستاوردهای حاصل در معرض خطر قرار گرفته و شکاف جنسیتی به دلایل عدیده رو به فزونی است. در این نوشتار ضمن تحلیل اقدامات سازمان ملل متحد در دستیابی به برابری جنسیتی، چالش های تحقق اهداف مورد نظر را در پرتو شرایط جدید ناشی از کووید-۱۹ بررسی خواهیم کرد.

- سازمان ملل و برابری جنسیتی

ایجاد همکاری بین المللی برای ترویج و ترغیب احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همگان بدون تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان یا مذهب یکی از اهداف سازمان ملل متحد و مندرج در ماده یک منشور این نهاد بین المللی است. در این راستا سازمان ملل از بدو تاسیس بصورت جدی و عملی به اعتلا و حراست از حقوق بشر توجه کرده و در این میان، تلاش برای حمایت از حقوق زنان و کاهش نابرابری جنسیتی از اولویت های این نهاد بوده است. فعالیتهای این سازمان در دهه اول فعالیت به تبیین مفهوم حقوق بشر و آزادی های اساسی و پایه گذاری اصول گسترده و معیارهای عمومی، به ویژه از طریق اسناد بین المللی اختصاص یافته است. (ارفعی عالیه، حقوق بشر از دیدگاه مجامع بین المللی، ۱۰۷، ۱۳۷۲). تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر اولین دستاورد سازمان ملل در زمینه حقوق بشر بود که به

عنوان «معیار موفقیتی مشترک برای همه اقوام و ملت ها» معرفی شد و از همه کشورهای عضو و تمامی مردم جهان خواسته شد تا شناخت و رعایت حقوق و آزادی های مندرج در آن را تامین و ترویج کنند.

میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سند الزام آوری است که پیشبرد و حمایت از:

۱- حق کار کردن در شرایطی عادلانه و مساعد؛ ۲- حق برخورداری از حمایت اجتماعی، معیار زیستی شایسته و بالاترین معیارهای قابل حصول از جهت بهورزی جسمانی و روانی؛ و ۳- حق برخورداری از آموزش و پرورش و بهره مندی از ثمرات آزادی فرهنگی و پیشرفت های علمی را مقرر داشته است. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز ضمن تاکید بر تعهد مشترک برای دولتهای عضو مواردی دیگر از حقوق بشر را در دستور کار قرار داده است. این میثاق به حقوقی از قبیل آزادی نقل مکان، برابری در مقابل قانون، اصل برائت از جرم، آزادی اندیشه، وجدان و مذهب، آزادی عقیده و بیان، شرکت در اجتماعات مسالمت آمیز، آزادی عضویت در تشکل های مختلف، مشارکت در امور عمومی و انتخابات و حمایت از حقوق اقلیت ها می پردازد (مهرپور حسین، حقوق بشر در اسناد بین المللی، ۳۳۲، ۱۳۷۴).

کنوانسیون حقوق کودک سند بعدی است که یکی از اصول مبنایی و اساسی حقوق بشر را که اصل منع تبعیض نام دارد، در مورد حقوق کودکان مورد اشاره صریح قرار داده و از کشورهای طرف کنوانسیون می خواهد که حقوق مندرج در این سند را بدون هرگونه تبعیضی از حیث رنگ، نژاد، جنسیت، مذهب و ملیت برای تمامی کودکان مورد شناسایی قرار دهند. ایجاد فرصت های برابر برای دختران و پسران و نیز جلوگیری از ازدواج زودرس و پدیده کودک همسری نیز در این سند مورد توجه است. کنوانسیون حذف کلیه اشکال تبعیض علیه زنان مهمترین معاهده ملل متحد در مورد تبعیض جنسیتی است. کمیته رفع تبعیض علیه زنان نهادی برای نظارت بر حسن اجرای این معاهده است که

وظیفه اصلی این نهاد، بررسی گزارش‌های رسیده از کشورهای عضو کنوانسیون و ارائه پیشنهادها یا توصیه‌های کلی بر اساس بررسی گزارش‌هاست.

آخرین سند، [دستور کار توسعه پایدار ۲۰۳۰](#) است که پیشرفت قابل توجهی در زمینه برابری جنسیتی محسوب می‌گردد و برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان را به عنوان عامل موثر و ستون اساسی در دستیابی به اهداف کلان و خرد توسعه پایدار شناسایی نموده است. این سند با تمرکز بر زنان و شاخص سازی برابری جنسیتی، کلیه اشکال تبعیض را مورد توجه قرار داده و این موضوع را هم هدف مستقل و هدف مکمل در دستیابی به سایر اهداف معرفی کرده است. در کنار فعالیت‌های مذکور، شورای امنیت نیز در قطعنامه‌های متعدد حمایت از حقوق زنان و اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از خشونت علیه آنان را مورد تأکید و توجه قرار داده است. در اکتبر ۲۰۰۰، [قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت](#) به طور رسمی، رابطه بین زنان و صلح و امنیت بین‌المللی را شناسایی نمود و نقش حیاتی مشارکت زنان در رهبری، توانمند سازی و تصمیم سازی را به رسمیت شناخت. در این قطعنامه، مشارکت با ارزش و کاربردی، نقش زنان در جلوگیری از درگیری، ایجاد صلح، حل درگیری و نهادینه سازی صلح شناسایی شده و در عین حال، بر اهمیت برابر آنان و مشارکت کامل به عنوان نمایندگان فعال در صلح و امنیت بین‌المللی، پافشاری گردید. (غضنفری هنگامه، مجموعه مقالات هفتادمین سال تاسیس سازمان ملل متحد، ۱۳۹۶)

تشکیل کنفرانس‌ها و توافقات حاصله در آنها از دیگر فعالیت‌های موثر سازمان ملل متحد در دستیابی به برابری جنسیتی است؛ تشکیل ۴ [کنفرانس سازمان ملل راجع به زنان و اجلاس ویژه مجمع عمومی](#) در سال ۲۰۰۰ از آن جمله است. ایجاد نهادهای خاص زنان در درون ملل متحد گام دیگر سازمان ملل در حصول به برابری جنسیتی است. [کمیسیون مقام زن و نهاد زنان ملل متحد](#) که حدود یک دهه قبل ایجاد شد، جزء اقدامات جدی سازمان در ارتقای حمایت از حقوق زنان و برابری جنسیتی است. این نهاد به عنوان نهاد اصلی ملل متحد برای تساوی جنسیتی و

توانمند سازی زنان قلمداد می شود. اعضای ملل متحد با ایجاد این نهاد فرایندی تاریخی در شتاب بخشیدن به اهداف سازمان در خصوص تساوی جنسیتی و توانمند سازی زنان انجام داده و این اقدام به عنوان بخشی از اصلاح ساختاری، سازمان ملل متحد قلمداد می شود.

- چالشهای برابری جنسیتی در وضعیت کووید ۱۹

شیوع کووید-۱۹ رشد جهانی را کاهش داده، باعث از دست رفتن مشاغل زیادی شده و فقر را گسترش داده است به طوری که بر اساس پیش بینی صندوق بین المللی پول، برای اولین بار پس از سال ۱۹۹۸ شاهد افزایش فقر خواهیم بود. آمارها نشانگر آسیب بیشتر زنان نسبت به مردان است بطوری که ضربه قابل توجهی به برابری جنسیتی وارد شده که تلاش جدی و فوری برای احیای مسیر برابری جنسیتی را اقتضا دارد. تاثیرات نامطلوب کووید-۱۹ در وضعیت زنان و به تبع آن نگرانی های ایجاد شده درخصوص برابری جنسیتی ضرورت بررسی و اتخاذ راهکارهایی برای کاهش این اثرات و بهبود شرایط را ایجاد نموده است. مهمترین جنبه های متأثر از همه گیری کووید-۱۹ در خصوص سلامتی، فقر، اشتغال، آموزش و خشونت علیه زنان است.

۱- زنان بیش از مردان در مشاغل خدمات اجتماعی چون خدمتکاری، میهمانداری، خرده فروشی، رستوران ها و جهانگردی کار می کنند که نیاز به تعاملات رو در رو دارند و بیش تر از بقیه از فاصله گذاری اجتماعی آسیب می بینند. مثلاً در ۲۰۱۹ در آمریکا ۷۴ درصد از زنان در بخش های اجتماعی کار می کردند در حالی که این نسبت بین مردان ۴۸ درصد است و طبق داده های موجود، اشتغال در این بخش ها ۱۸ درصد کاهش یافته است. در کشورهای در حال توسعه این آمار بالاتر است. نگرانی دیگر، اشتغال زنان در بخش غیر رسمی است که امنیت شغلی و حمایت اجتماعی کمتری دارند.

۲- زنان بیشترین بار کار در خانه را به دوش می کشند و بیشترین هزینه ها و دشواری های مربوط به پاندمی ناشی از تعطیلی مدارس و مخاطرات سلامتی را برای اعضای مسن خانواده تحمل می کنند و با توجه به عدم اطمینان در مورد بازگشایی مدارس و ترس از ابتلا اعضای خانواده، ترک کار می کنند که هزینه های زیادی در حد از دست دادن شغل به دنبال خواهد داشت. افزایش بار مراقبت از کودکان بر دوش مادران نیز آنان را از دسترسی به بازار کار محروم خواهد کرد.

۳- بررسی های سازمان ملل متحد نشان می دهد که دسترسی به خدمات تنظیم خانواده بسیار کاهش یافته و شواهد اولیه نشان می دهد که بیماری کرونا اثرات مستقیم و غیرمستقیم بر مرگ و میر مادران دارد. در کشورهای در حال توسعه سیستم بهداشت و درمان، مسئولیت دسترسی به برنامه های بهداشت خانواده را تقلیل داده که این باعث افزایش احتمال مرگ و میر مادران خواهد شد.

۴- دستاوردهای برابری آموزشی نیز در مخاطره افتاده است؛ اگر چه این مخاطره به اندازه سایر موارد عمومیت ندارد، اما در کشورهای در حال توسعه در شرایط عادی نیز فشار برای ترک تحصیل دختران وجود دارد و در بحران حاضر، ترک تحصیل بیشتر شده و در نتیجه عدم دسترسی دختران به آموزش، از بین رفته و شانس دختران برای بهبود سطح زندگی محدود می شود.

۵- شواهد نشان می دهد که پس از همه گیری کووید-۱۹، خشونت علیه زنان و دختران چه در محیط خانواده و چه در محیط کار و علیه زنان کارگر، خشونت آنلاین، زن کشی و خشونت فیزیکی و کلامی به کارکنان مراقبت های بهداشتی افزایش یافته و این موضوع موجب نگرانی هایی جدی به شرح مندرج در گزارش اخیر دبیر کل سازمان ملل است.

موارد فوق الذکر بیانگر این است که تلاشهای سازمان ملل و سایر نهادها و جامعه مدنی برای برابری جنسیتی در معرض خطر است و اقدامات ضروری برای حمایت از زنان لازم است. در چنین شرایطی سیاست های هوشمند و صحیح برای برگشت جهان به مسیر ریشه کنی فقر و برنامه هایی برای دسترسی به آموزش و تنظیم خانواده، اطمینان از ادامه ارایه مناسب خدمات بهداشتی به زنان و سیاست های لازم برای محافظت از زنان و سلامت جنسی زنان و دختران و نوزادان، دستمزد عادلانه و برابر و نیز حمایت اجتماعی از امنیت شغلی ضروری است.

سازمان ملل در تداوم تلاشهای خود برای صیانت از برابری جنسیتی ناگزیر به اتخاذ تدابیر جدیدی است که ضمن بازبینی و نظارت مداوم بر عملکرد دولتها در عمل به تعهدات، مشارکت جهانی را ارتقا داده و از دیگر ظرفیت های جامعه جهانی بهره گیرد. پیرو فشارهای اقتصادی ناشی از این بحران، دولتها به تنهایی قادر به تامین هزینه ها نیستند و در این راستا ایجاد یک صندوق حمایت مالی با تکیه بر ابتکارات جامعه مدنی در جهت بسیج افکار عمومی و جمع آوری کمک و نیز تشویق سرمایه داران و شرکتهای چند ملیتی برای اختصاص منابع، ضروری خواهد بود.

حقوق زنان در آینده عملکرد کمیسیون تحکیم صلح سازمان ملل متحد

زهره شفیعی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

اهمیت نقش زنان در تحقق صلح پایدار بارها در [قطعه‌نامه‌های متعدد شورای امنیت](#) مورد اشاره قرار گرفته است. از آن روی که این قطعه‌نامه‌ها نمایانگر نوع بینش سازمان ملل متحد هستند، گویی چارچوبی قانونی را برای سایر نهادهای ملل متحد فراهم می‌آورند. [کمیسیون تحکیم صلح](#) به عنوان یکی از [نهادهای فرعی شورای امنیت](#) و در عین حال نهادی با [کارویژه](#) مشخص کمک به کشورهای در حال گذار از جنگ به صلح نیز از این امر مستثناء نیست. در این نوشتار، به منظور پاسخ به این سوال که آیا استراتژی‌های کمیسیون تحکیم صلح، همراستا با دیدگاه جنسیتی مقرر در قطعه‌نامه‌های شورای امنیت است، در گام نخست، رویکرد شورای امنیت به نقش زنان در فرآیندهای صلح بررسی می‌شود و پس از آن، سنجش هم‌نواپی راهبردهای کمیسیون با این قطعه‌نامه‌ها صورت می‌پذیرد. مقاله حاضر با تدقیق در اسناد هر دو نهاد به ارزیابی میزان این مطابقت می‌پردازد.

۱- شورای امنیت و حقوق زنان در فرآیندهای صلح

نقض شدید حقوق زنان در طی مخاصمات مسلحانه از یکسو و مغفول ماندن آنان در روندهای صلح از سوی دیگر سبب شد تا جامعه بین‌المللی به نقش حیاتی زنان در تحقق صلح پایدار توجه بیشتری داشته باشد. [سازمان ملل متحد](#) نیز که [هدف غایی](#) خود را رسیدن به صلح پایدار می‌داند در این حوزه اقداماتی انجام داده است؛ از جمله [اعلامیه پکن+۵](#)، [دستورکار صلح و امنیت زنان](#)، و ایجاد کمیسیون تحکیم صلح.

قطعنامه های زنان، صلح و امنیت بین المللی شورای امنیت نقض حقوق زنان را یکی از عوامل برهم زننده صلح و امنیت بین المللی می داند. نقطه آغاز این فرایند، تصویب قطعنامه ۱۳۲۵ بود که آنچنانکه در سایر مقالات مربوط به این سمپوزیوم نیز آمده است، به پیوند ناگسستنی عدم تبعیض میان زنان و مردان و نیز حل و فصل مسالمت آمیز درگیری ها اشاره می کند. در این قطعنامه به نقش زنان در هر آنچه به جنگ و صلح مربوط است، پرداخته شده است. پس از آن، قطعنامه های ۱۸۲۰، ۱۸۸۸، ۱۸۸۹، ۲۱۲۲، ۲۲۴۲ و ۲۴۶۷ یکی پس از دیگری صادر شدند. هرچند این قطعنامه ها ذیل فصل ششم منشور هستند، شورای امنیت مکررا از نهادهای ذیربط خواسته است تا این قطعنامه ها را در استراتژی های خود مطمح نظر داشته باشند.

۲- چرایی لزوم توجه کمیسیون تحکیم صلح به قطعنامه های شورای امنیت

کمیسیون تحکیم صلح سازمان ملل متحد نهادی مشورتی بین دولتی است که در سال ۲۰۰۵ برای پاسخ به خلاء ساختاری سازمان، نظارت و کنترل بر استراتژی ها و عملیات ها و ارائه پیشنهاد برای کشورهای در حال گذار از جنگ به صلح متفقا توسط مجمع عمومی و شورای امنیت ایجاد شد. کمیسیون برای تدوین طرح های اجرایی بازسازی پس از درگیری و تضمین منابع سیاسی و اقتصادی لازم اقدام می کند. اسناد تاسیس این نهاد اشعار می دارند، رویکردی هماهنگ و یکپارچه برای ایجاد صلح ضروری است و به همین منظور فرایندی اختصاصی نیاز است که بتواند کشورهای در حال گذار از جنگ به صلح را برای بهبود، تحکیم و بازسازی هدایت نماید. همچنین از آنجا که میان صلح، توسعه و حقوق بشر پیوند وجود دارد و زنان نقش مهمی در پیشگیری و حل اختلاف ها و همچنین تحکیم صلح دارند و لزوم مشارکت کامل و برابر آنها در کلیه قلمروهای مرتبط با حفظ و تحکیم صلح ضرورت دارد، این نهاد ایجاد می شود.

ارتباط میان قطعنامه های شورای امنیت و کارویژه کمیسیون تحکیم صلح قابل درک است. قطعنامه های زنان، صلح و امنیت اصولاً در قالب توصیه و نقشه راه برای سازمان ملل متحد، نهادهای مربوط و دولت های عضو هستند. در واقع به ارائه نظری مسائل و بیان آنچه باید صورت گیرد، می پردازند. اسناد کمیسیون نیز چارچوب های ضروری برای حرکت گام به گام به سوی صلح پایدار را به دولت ها پیشنهاد می دهند و در عین حال کمیسیون بسترهای مالی یا سیاسی را نیز فراهم می کند. کمیسیون هرچند یک نهاد مشورتی است، اما با توجه به وظیفه ای که دارد می تواند بستری برای اجرای قطعنامه های شورای امنیت (از طریق پیشنهاد به دولت ها و شرکای بین المللی) فراهم آورد. به نوعی این دو نهاد مکمل هم هستند (Jennifer F. Klot, Women and Peacebuilding, 2007, p 2) و ساختار و عملکردهای متفاوت این دو نهاد می توانند در بهبود وضعیت زنان نقش داشته باشند.

کمیسیون به عنوان یک ارگان فرعی سازمان ملل متحد به تعهدات مندرج در [اسناد مؤسس](#) خود ملتزم است و باید تمام فعالیت ها و اقدامات خود را با آنها منطبق سازد (سید قاسم زمانی، حقوق سازمان های بین المللی، ۱۳۹۳، صص ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷). به موجب اسناد فوق الذکر تاکید شده که هر ارگان ملل متحد ضمن توجه به کارویژه خود باید به دنبال افزایش هماهنگی با سایر نهادها باشد ([بنگرید به صفحه نخست](#))، در [پاراگراف دوم](#) وظایف مورد انتظار از این نهاد درج شده است که ذیل [بندهای الف و ج](#) می توان یکی از چرایی های لزوم توجه به قطعنامه های شورای امنیت را از آنها استنباط کرد؛ از جمله گردآوردن تمام بازیگران مربوط برای فرآیندهای صلح و ارائه توصیه و اطلاعات به منظور بهبود هماهنگی میان نهادهای ذینفع در تحکیم صلح در داخل و خارج ملل متحد. [پاراگراف ۱۴](#) از تمام ارگان های ملل متحد دعوت می کند که توصیه های متناسب با کارویژه این نهاد ارائه نمایند و [پاراگراف ۲۰](#) به اتخاذ یک دیدگاه جنسیتی در تمام اقدامات این نهاد اشاره دارد. به موجب آنچه بیان شد، به نظر می رسد کمیسیون باید در محدوده صلاحیتی خود به قطعنامه های فوق الذکر پایبند باشد. به بیان دیگر، دستور کار زنان و صلح و امنیت، تبدیل

به قاعده ای در نظام ملل متحد شده است) Torunn L. Tryggestad, the UN Peacebuilding Commission and Gender: A Case of Norm Reinforcement, International Peacekeeping, 2010, Vol: 17, No: 2, pp 159- 171.

اهمیت این ارتباط زمانی بیشتر مشخص می شود که بدانیم علی رغم افزایش شناسایی نقش زنان به عنوان عواملی موثر در تحقق صلح و حل و فصل درگیری ها در قطعنامه ها و اسناد بین المللی، در رویه دولت ها و نهادهای بین المللی این حضور آنچنان پررنگ نیست. ۲۷ درصد توافق های صلح از سال ۲۰۰۰ به بعد به زنان توجه داشته اند و این یعنی دو برابر آنچه از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ صورت گرفته است. اگرچه این افزایش میزان توجه، موفقیتی نسبی است اما به معنی مشارکت زنان در فرآیندهای صلح به صورت رسمی نیست (Laura J. Shepherd, Gender, UN Peacebuilding, and the Politics of Space, 2017, pp 104-105). و لزوما افزایش تعداد زنان در

میانجیگری یا مذاکرات صلح را به همراه نداشته است. کمیسیون تحکیم صلح با توجه به کارویژه مشخص خود در صورت ارائه چشم اندازی منسجم، پایدار و همراه با اولویت های ملل متحد خاصه قطعنامه های شورای امنیت و اقدام برای ایجاد دیدگاهی جنسیتی در کشورهای در دستور کار می تواند گام موثری در حضور حداکثری زنان در فرآیندهای صلح بردارد.

۳- چارچوب های پیش بینی شده در قطعنامه های شورای امنیت و اسناد کمیسیون تحکیم صلح

با توجه به آنکه معیار ارزیابی رویکرد جنسیتی در کمیسیون تحکیم صلح، موارد مندرج در قطعنامه های شورای امنیت است و به طور خاص، قطعنامه ۱۳۲۵، پایه تمام قطعنامه های بعدی است، اهم نکات ذیل این قطعنامه ها در سطور ذیل مورد اشاره قرار می گیرد.

اهم نکات قطعنامه ۱۳۲۵ و قطعنامه های متعاقب آن عبارتند از: تضمین حقوق زنان در قانون اساسی، عدالت قضایی و مشارکت در رای گیری، مشارکت زنان در فرآیندهای حفظ و ترویج صلح، مجازات مرتکبان جنایات جنگی علیه زنان، آموزش دولت ها برای حمایت از حقوق زنان، افزایش کمک های مالی، لجستیک و تکنولوژی برای مباحث مرتبط به جنسیت، افزایش آگاهی در مورد HIV، افزایش تعداد نمایندگان زن در سطوح ملی و بین المللی برای جلوگیری، مدیریت حل و فصل درگیری، مساعی جمیله و اجرای توافق های صلح، توانمند سازی اقتصادی و علمی زنان، اقداماتی برای جلوگیری از خشونت های مبتنی بر جنسیت و تمرکز ویژه بر نیازهای مختص زنان.

مطالعه قطعنامه ها حاکی از توجه مناسب شورای امنیت به نقش و جایگاه زنان در فرآیندهای صلح است.

به منظور ارزیابی همراستایی اسناد کمیسیون تحکیم صلح با قطعنامه های پیش گفته و با عنایت به کارویژه کمیسیون، پژوهش حاضر به اسناد صادر شده از سوی این نهاد از بدو تاسیس (۲۰۰۵) تا به حال می پردازد و محدود به وضعیت زنان در کشورهای آفریقای مرکزی، برونیدی، سیرالئون و گینه بیسائو است. انتخاب این کشورها به دلیل ارزیابی علل درگیری و لزوم توجه به حقوق زنان برای گذار از جنگ به صلح بوده است که در ادامه شرح داده می شود. همچنین دو نوع از اسناد کمیسیون تحکیم صلح که به نقش زنان در صلح پایدار اشاره دارند، در این پژوهش قابل بررسی هستند. دسته اول اسناد مربوط به کمیته سازمانی هستند که به دستور کار کمیسیون، گزارش های سالانه، و استراتژی ها اشاره دارند (بنگرید به Rule 2) و در واقع نقشه راه کمیسیون هستند (اینجا و اینجا)؛ دسته دوم اسنادی

هستند که به موجب جلسات خاص در مورد کشورها صادر می شوند (بنگرید به Rule 1) و نسبت به جایگاه زنان در آن کشور توصیه و پیشنهاد دارند.

کمیسیون تحکیم صلح یکی از علل عدم توفیق به یک صلح پایدار در آفریقای مرکزی را نقض شدید حقوق کودکان و زنان، خشونت های جنسی گسترده و به کارگیری آنان در مخاصمات می داند (بنگرید به پاراگراف ۸). در عین حال، مساله عدالت، مجازات مرتکبان جنایات و خشونت های جنسی علیه زنان و کودکان در زمره نکات مهمی است که در این کشور باید مورد توجه خاص باشند (بنگرید به پاراگراف ۳۱).

در بروندی نیز نقض حقوق بشر به ویژه حقوق اقشار آسیب پذیر یکی از عوامل درگیری و ناآرامی شناخته شده است. پیش بینی قوانینی مبتنی بر حقوق بشر و جرم انگاری برای ناقضان آن از اهمیت برخوردار است. زدودن فرهنگ خشونت که علیه زنان و کودکان وجود دارد نیز باید در اولویت قرار گیرد (بنگرید به ص ۲۵).

سیرالئون با موانعی همچون عدم دموکراسی و وضعیت نامطلوب زیرساخت ها مواجه است (بنگرید به ص ۴). به همین منظور کمیسیون تحکیم صلح رشد اقتصادی، کاهش فقر، توانمند سازی و اشتغال جوانان، تحکیم دموکراسی و برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه را اولویت های صلح در این کشور می داند (بنگرید به صص ۲-۳).

زنان گینه- بیسائو نیز از تبعیض رنج می برند. حمایت از زنان و کودکان در برابر خشونت از طریق تضمین حقوق بشر و ایجاد نهادهای مسئول از نکات مورد توجه کمیسیون است (بنگرید به ص ۱۰).

حقوق زنان در استراتژی و چشم اندازهای کمیسیون					ردیف
افزایش تعداد نمایندگان زن در فرآیندهای تصمیم گیری در سطوح ملی، منطقه ای و بین المللی					۱
افزایش تخصیص منابع برای پاسخ به نیازهای ویژه زنان					۲
تلاش برای برابری جنسیتی و مشارکت در فرآیندهای صلح					۳
توانمندسازی زنان برای مشارکت در فرآیندهای توسعه و صلح					۴
اشاره صریح به قطعنامه های ۱۳۲۵ و ۲۲۴۲ به عنوان سند راهنما					۵
ایجاد و تقویت یک دیدگاه مبتنی بر جنسیت در استراتژی های پیشنهادی به کشورهای در دستور کار					۶
به کارگیری زنان برای میانجیگری					۷
تضمین، حمایت و احترام به حقوق زنان در رای گیری ها					۸
اصلاح قوانین داخلی با تاکید بر حقوق زنان و دسترسی به عدالت					۹
توانمندسازی و تقویت اقتصادی زنان و دسترسی برابر به امکانات					۱۰
حمایت از زنان در برابر خشونت های مبتنی بر جنسیت					۱۱
ترویج دسترسی برابر زنان به خدمات اجتماعی، آموزش، تغذیه، مسکن و ...					۱۲
حقوق زنان در اسناد پیشنهادی به دولت های در دستور کار					
دولت ها	پیشنهاها	آفریقای مرکزی	بروندی	سیرالئون	گینه- بیسائو
۱	دسترسی به عدالت برای قربانیان خشونت و مقابله با بی کیفرمانی	•	•		•
۲	حمایت حقوق و اداری برای مشارکت کامل زنان در فرآیندهای صلح، خلع سلاح، استقرار مجدد مبارزان سابق به منظور بازسازی جامعه	•		•	•
۳	اتخاذ یک برنامه اقدام ملی به منظور ترویج و حمایت از حقوق بشر به ویژه حقوق زنان	•	•	•	•
۴	تضمین دسترسی برابر به امکانات دولتی	•		•	•
۵	ترویج مشارکت زنان در انتخابات و ترویج نمایندگی زنان		•	•	•

از مهم ترین حقوقی که مورد توجه کمیسیون بوده و ارتباط مستقیم با ایجاد بسترهای لازم برای مشارکت زنان در فرآیندهای رسمی صلح دارند، می توان به ترویج مشارکت زنان در انتخابات و نمایندگی، تضمین دسترسی به امکانات دولتی، حمایت زنان برای مشارکت در فرآیند آشتی ملی، فرآیندهای خلع سلاح، استقرار و بازیابی اجتماعی مبارزان، حمایت های حقوقی و اداری که بستر مشارکت زنان را فراهم می آورند و دسترسی به عدالت اشاره کرد.

نتیجه گیری

نقض حقوق زنان یکی از آثار و در عین حال یکی از علل درگیری های آینده خواهد بود؛ چرا که زنان حاملان فرهنگ هر جامعه هستند (Kofi A. Annan, Women, Peace and Security, 2002, p 2) و ناکامی در تحقق حقوق، بستر انتقال فرهنگ های خشونت آمیز را ایجاد می نماید. درک این ارتباط سبب شده تا شورای امنیت، نقض حقوق زنان را تهدیدی احتمالی برای صلح و امنیت بین المللی تلقی نماید و در قطعنامه های متعدد بر اهمیت حقوق زنان به ویژه حقوق مشارکتی آنها در فرآیندهای صلح تمرکز نماید. (مهدیه شادمانی، درآمدی بر نقش زنان در مخاصمات و استقرار صلح، ۱۳۹۵، صص ۷۱ - ۸۶)

ارزیابی موارد مستخرج از قطعنامه های شورای امنیت و راهبردهای کمیسیون تحکیم صلح در چهار کشور آفریقای مرکزی، برونودی، سیرالئون و گینه بیسائو حاکی از آن است که دو نهاد فوق الذکر به نقش زنان در تحقق صلح پایدار توجه نسبتاً جامعی داشته اند. کمیسیون تحکیم صلح اهم حقوق مورد تاکید در قطعنامه های شورای امنیت را مورد توجه قرار داده است. بسیاری از اسناد کمیسیون صراحتاً به قطعنامه های شورای امنیت در رابطه با زنان، صلح و امنیت اشاره مستقیم داشته و بارها به راهنما بودن و پیشرو بودن این قطعنامه ها توجه شده است.

تصلب سیاسی جامعه بین المللی، سازمان ملل کم رنگ و تنگناهای توسعه

دکتر حسین نوروزی - عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران

چارلز دیکنز در ابتدای کتاب «داستان دو شهر» گفته است: «نیکترین زمان بود، بدترین زمان بود. عصر خرد بود و عصر حماقت بود. عصر ایمان بود و عصر بیدادگری بود. زمان نور بود و زمان ظلمت بود. بهار امید بود و خزان یأس. همه چیز در برابر ما عیان بود».

هفتاد و پنجمین سالگشت تأسیس سازمان ملل متحد را در حالی گرامی می داریم که شوربختانه جهان شاهد دور جدیدی از آشوب، ناامنی، نابرابری، تبعیض، تحریم و سایر ناملازمات اجتماعی و فرهنگی است. اصول، اهداف و قواعدی که در منشور ملل متحد مدون و مسجل شد در نگاه اول نویدبخش یک جامعه بین المللی باشکوه بود، اما پس از گذشت هفتاد و پنج سال می بینیم که در عمل رو به گسستگی های ناموزون گذاشته و بسیاری از آمال و آرزوها بر زمین مانده است. جهان استعمارزده با رنجهای فراوان و امیدهای سرشار وارد جامعه بین المللی شد تا بلکه زندگی فلاکت بار خود را از این مسیر روح و رونق بخشد. اما دستاوردها اندک بوده و معلوم نیست آن شور حماسی و تاریخی گذشته دوباره طنین انداز شود. برخورد قدرتهای بزرگ از موضع سلطه و استفاده ابزاری از سازمان ملل متحد روز به روز آن را نحیف تر کرده است. این نهاد برخلاف تمام انتقادات و نارسایی ها، برگهای زرینی برای جامعه بین المللی به بار آورده است. اگر این سرمایه تاریخی-معنایی همچون نور شمع در گردهادهای سیاست بین الملل پاسبانی نشود، با چه امید و دستمایه ای می خواهیم از نو مشق بشردوستی، کرامت انسانی، تفاهم، غمخواری و همکاری برپا کنیم.

۱. جامعه بین المللی متصلب و نظام ملل متحد آسیب پذیر

مفهوم جامعه بین المللی مسائل پیچیده ای از مبانی مادی و معنایی را در بطن خود دارد که از یک منظر شاخصها و کارکردهای ارزشمندی همچون احساس تعلق، آرامش، تفاهم، امنیت، همکاری، مسئولیت مشترک، فرهنگ و همبستگی قابل تصور است که چارچوب آن به تدریج تکوین یافته است. (رجوع شود به: Shunji Cui and Barry Buzan, 2016, Great Power Management in International Society, The Chinese Journal of International Politics, Volume 9, Issue 2, Summer 2016, pp: 181–210; TIM Dunn, 1998, Inventing International Society; A History of the English School, London: Macmillan Press Ltd, از نگاه آرمانی برطرف کردن نیازهای مادی و حیاتی در گام اول و توسعه فرهنگی و مدنی در گام دوم از اهداف ابتدا و اعتلای یک جامعه بین المللی است. روابط بین الملل در یکی از تعابیر بسان یک «جنگل» و شرایط «جنگ همه علیه همه» ترسیم شده است. بنابراین، ایجاد نظم، جامعه سازی و نهاد گرایی بخشی از راهکارهای فکری - عملی برای فاصله گرفتن از شرایط موسوم به آناشرشی بوده است. اما ایجاد نظم و تبیین همکاری در عرصه بین المللی بر مبنای اصل قدرت، امنیت و روی آوردن به یک قرارداد اجتماعی بین المللی مشروط ممکن شده است. مشروط از این نظر که اصل اول منافع دولتها است. اتخاذ رویکرد گزینشی و محدود به همکاری و نهادهای بین المللی مبنایی برای استفاده ابزاری از هر قاعده و ترتیبات فراملی برای تقویت دولت محوری و در خدمت موازنه قدرت بوده است.

بعد از خاموشی جنگ جهانی اول و تجربه ناتمام جامعه ملل، سازمان ملل متحد با ضرورتی فزاینده و استقبالی گسترده تر از آن بنا شد. در اثنای جنگ سرد و تصلب همکاریهای بین المللی، نهادهای و کارگزاریهای متعدد ملل متحد به تدریج شکل گرفتند. تلاشها مصروف تحقق اهداف منشور ملل متحد بود، غافل از این که سنگلاخ سیاست و قدرت - محوری فرصتی برای توسعه نخواهد گذاشت. کشاکش سیاسی در درون سازمان و انسداد زمینه های رشد و بالندگی

باعث شده تا جامعه بین المللی در گام اول گرفتار بماند. به قول هدلی بول: «نظم در محدوده جامعه بین المللی پیامد نوعی احساس مشترک منافع در هدفهای اولیه زندگی اجتماعی است» (نیکلاس جی. رنجر، ۱۳۸۲، روابط بین الملل، نظریه سیاسی و مساله نظم جهانی؛ فراسوی نظریه روابط بین الملل، ترجمه لیلا سازگار، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه: ۱۵۱). این جامعه بین المللی حداقلی است. این یعنی شکنندگی و گسستگی در پویشها و نیروهای جامعه بین المللی. جامعه بین المللی بدون رفاه و رونق در زندگی تمام اعضای خود، عاری از روح جمعی است. نظم بدون احترام به کرامت و حق حیات عزتمندانه ملتها تهدیدی بر ثبات و مطلوبیت آن می شود. نیل به توسعه و کمک به رشد ملتهای دیگر جزء تفکیک ناپذیر کلیت اهداف سازمان ملل متحد است. در مقدمه منشور سازمان ملل متحد سخن از «ایجاد شرایط لازم برای حفظ عدالت و احترام به الزامات ناشی از عهدنامه ها و سایر منابع حقوق بین المللی، کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر» به میان آمده است. [ماده ۱](#) از توسل به اصول عدالت و حقوق بین الملل، [ماده ۲](#) از اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی سخن به میان آورده است. فصل [نهم](#) منشور نیز به شیوایی هرچه تمام مبانی و ترتیبات پایه برای همکاریهای اقتصادی و بین المللی را ترسیم کرده است. بخش مهمی از اهداف مشترک همین موضوعات هستند؛ اما در مقام عمل راه نیل به این اهداف و برنامه ها بسیار سخت و فرو بسته نشان داده است. در راستای توسعه و تحول در اقتصاد جهان و رشد جوامع غیر توسعه یافته اسناد، معاهدات و ترتیبات بلندبالایی برای اجرایی کردن اهداف و برنامه ها تدوین شده است، ولی مسیر ناهموار و نتایج نامطلوب بوده است. به قول احمد متین دفتری: «سازمان ملل فقط مجلس نطق و خطابه نیست و شأن نزول اصلی منشور این بوده است که این سازمان مرکز هماهنگ کردن اعمال ملل مختلف برای نیل به هدفهای مشترک باشد» (رجوع شود به: احمد متین دفتری، ۱۳۴۴، سیر روابط و حقوق بین الملل، تهران: نشر مروارید، ص: ج).

در ادبیات حکمرانی جهانی دو نگرش کلی راجع به هستی و چگونگی عملکرد سازمان ملل متحد می توان مطرح کرد. نگاه بدبینانه سازمان ملل متحد را ابزار قدرتمندان برای تقویت نظام مبتنی بر سلطه می داند. نگاه خوش بینانه نظام ملل متحد را به عنوان یک نهاد معتدل، مستقل، و تقویتی برای بقای جامعه بین المللی و همراهی با وضع موجود تا تحولی بهتر تلقی می کند. قدرت در بخش سیاسی-امنیتی با هدف کنترل و نظم در جامعه متمرکز شده است و نهادهای آن در خدمت منویات و صلاحدید قدرتهای بزرگ کار می کنند. تقویت بسترهای اقتصادی و کمک به فرایند توسعه دولتهای کوچک، به غیر از متحدان وابسته، در اولویت منافع قدرتهای بزرگ نیست. بنابراین، برنامه ها و مصوبات نهادهای توسعه محور طبیعی است که با کراهت، مقاومت و سیاستهای موقتی و مشروط مورد توجه بوده و باشند. در نتیجه، جهان در حال توسعه با دو مانع واقعی مواجه است. برای رقابت سیاسی اهرم قدرت در دست ندارد و برای توسعه اقتصادی فاقد سرمایه و امکانات مادی و کارامدی است. این غلبه حوزه سیاست و عدم توازن، باعث نارسایی در عملکرد و تضعیف پیشقراولی سازمان ملل متحد در راهبری جامعه بین المللی و حل مشکلات مرتبط با توسعه بوده است.

۲. چالشهای توسعه

بدون تردید، مسئولیت اولیه توسعه اقتصادی در داخل دولتها به عهده خود دولتهاست، اما زمینه ها، ساختار و سرمایه های کافی در اختیار همه دولتها وجود ندارد. روند گسترش نظام ملل متحد با هدف تدبیر برای توسعه و تحول اقتصادی در کشورهای با اقتصاد ضعیف، نابسامان و وابسته ارتباط وثیق دارد. کارگزاریهای مختلفی با هدف توانمندسازی جوامع توسعه نیافته، ارائه تسهیلات فنی و حمایت از نظام توسعه و الزام مساعدت خاص کشورهای صنعتی بنا شده اند. اکوسوک، آنکتاد، برنامه عمران ملل متحد، کمیسیونهای منطقه ای توسعه، گروه ۷۷ و دهها نهاد دیگر با طرح «نظم جدید اقتصادی بین المللی» (Bair, 2007 From the Politics of Development to the

برای زمینه شناسی، بسترسازی و تسهیل روند توسعه در کشورهای ضعیف بسیج منابع کردند، اما هنوز سه چهارم اقتصادهای جهان با مشخصه در حال توسعه و کمتر توسعه یافته مورد خطاب هستند. برخلاف تلاشهای انجام شده بسیاری از این کشورها در گام اول نیازمندیها، درگیر امور مقدماتی، و همچنان آسیب پذیر و وابسته به مساعدتهای جهان توسعه یافته هستند. در حال حاضر و با گذشت هفتادوپنج سال تلاش، هنوز ۴۷ کشور و واحد سیاسی (UNCTAD, 2020) در گروه کمتر توسعه یافته (LDCs) با گرفتاریهای حیاتی، معیشتی و اجتماعی دست و پنجه نرم می کنند. این تعداد قابل توجه از اعضای یک نهاد بین المللی، در جامعه بین المللی منشأ کدام اثر و کمکی می توانند باشند و برای توازن و کیفیت تحول بیافرینند؟

از دهه ۱۹۶۰ برنامه های مفصل و متنوعی در باب توسعه با یک شبکه معنایی ارزشمند، مفاهیمی چون حق حیات، حق سلامت، حق زیست بوم سالم، حق توسعه و غیره طرح شدند، چارچوبی مثل دستور کار توسعه و اهداف هزاره در نظام ملل متحد مدون شده و به اوج رسیده است، ولی دستاوردها کمتر از آنچه باید بوده است. روند جهانی شدن از دهه ۱۹۹۰ با فعالیت سازمان جهانی تجارت قوت و سرعت گرفت، ولی بلافاصله مذاکرات تجاری دور دوحه به بن بست خورده و کارها به کندی پیش می رود. لجاجت قدرتهای توسعه یافته در برابر خواسته های کشورهای در حال توسعه و موافقت با یکسری امتیازات حداقلی، چندان راهگشا نبوده است. عدم استقبال از جهانی شدن، روی آوردن به منطقه گرایی و انعقاد موافقتنامه های تجارت آزاد دوجانبه بیشتر جریان دارد. شرایط متنوع و مرتبط با پیچیدگی های عملی برای تغییر و هماهنگی در سیاستهای معطوف به مدیریت منابع، تولید، تجارت، سرمایه گذاری، محیط زیست، انتقال فناوری، مالکیت فکری و از این قبیل برای فرودستان روز به روز سخت تر می شود. بروز بحران کرونا و آثار اقتصادی آن تا چند سال جوامع در حال توسعه را به خود مشغول خواهد کرد و ابراز نگرانی می شود که نباید یک دهه را از

دست داد. (UNCTAD, 2020, Trade and Development Report 2020 from Global)

IV: Pandemic to Prosperity For All: Avoiding Another Lost Decade؛ در هم پیچی ناسازه های

سطوح ملی، منطقه ای و بین المللی، تزلزل توسعه و امنیت را توأمان نشانه گرفته است. به طور فهرست وار، برخی از

مهمترین چالشهای انباشتی توسعه در کشورهای جنوب عبارتند از:

- کافی نبودن زیرساختهای اولیه برای رشد و تحول اقتصادی؛
- گسترش شکاف شمال-جنوب، نابرابری اجتماعی- اقتصادی و سرخوردگی دولتهای ضعیف از ناهم‌رسایی جامعه بین المللی؛
- وجود فقر قابل توجه در جهان (حدود ۷۰۰ میلیون نفر در فقر زندگی می کنند) به ویژه در قاره آفریقا؛
- مشکل بدهی؛ به طوری که در دهه اخیر سالانه ۸ درصد رشد داشته است؛
- گردونه ضعف در رقابت پذیری، کارآمدی و بهره وری اقتصادی و رشد صنعتی؛
- استمرار چالش تأمین سرمایه و لزوم تحول در سرعت اجرای دستور کار اقدام آدیس آبابا؛
- پیچیدگی ترتیبات فنی انتقال فناوری، ناتوانی جنوب در هماهنگی متناسب و عدم پیشرفت بهینه سیاستها؛
- تشدید تخریب محیط زیست، تهدیدات اقلیمی و لزوم تشریک مساعی در توسعه پایدار؛
- چالش تجارت مواد خام، ضعف نظام تجارت کشاورزی و امنیت غذایی و قیمت گذاری نامتناسب بازار؛
- افزایش تعداد پناهنجویان و مهاجرت به کشورهای توسعه یافته؛
- حمایتگرایی غیرلازم و غیرسازنده کشورهای صنعتی در تجارت جهانی؛
- شکل گیری انحصارات مختلف اقتصادی-صنعتی و حاشیه ای کردن جنوب؛
- فشارهای شکل گیری قدرتمند شبکه های جهانی عرضه / ارزش (GVCs) بر تجارت متوازن؛

- شکاف دیجیتال و فشارهای اجتماعی-روانی فاز جدید انقلاب صنعتی؛

- تداوم و ترویج فرهنگ تحریم در نظام اقتصاد سیاسی بین المللی.

۳. چشم انداز و امید تحول

جامعه بین الملل در میان انواعی از تناقضات و عدم توازن اقتصادی-سیاسی گرفتار است. نظام حکمرانی جهانی متکی به منافع قدرتهای بزرگ، جامعه بین المللی را از نظر معنایی تهی و از نظر مادی شکننده کرده است. قدرتهای بزرگ راه هرگونه اقدامات مغایر با منافع خود را مسدود کرده و منابع موثر حمایتی خود را نیز از خیرات عمومی دریغ می کنند. قدرتهای متوسط و دولتهای کوچک قادر به مدیریت امور بین المللی، حل و فصل اختلافات، اجماع سازی و پشتیبانی لازم و کافی از نهادها نیستند. چنین جامعه ای نمی تواند وارد مرحله دوم و اعتلای فرهنگی-مدنی شود. نهادگرایی در چنین جامعه ای محتاط، معتدل، وابسته و نابسند عمل می کند. بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل متحد همچنان از نظر اقتصادی وابسته و آسیب پذیر هستند. آنها تاب فشارهای جهانی شدن و توان هماهنگی بهینه را ندارند و نمی توانند از حضور خود در نهادها برای تقویت و تعادل منافع جمعی استفاده کنند. این یک نقطه ضعف ذاتی و ساختاری است. امکانات محدود است و زمان به ضرر کشورهای در حال توسعه هدر می رود. بازگشت به ملی گرایی و حمایتگرایی، شرایط همکاری بین المللی را نامتوازن و منافع جهان در حال توسعه را ضایع می کند. به طوری که گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، گفته است: «نگرانی های ناشی از مخاطرات اقتصادی جدی است؛ به نحوی که با قطبی شدن سیاسی تعمیق پیدا کرده و چندجانبه گرایی را در تشکیک فرو برده است.» (UN, 2020, The World Economic Situation and Prospects, UN Publications: iv). در مجموع، جهان در حال توسعه باید اول خودش را اصلاح کند و به سمت یک بازسازی مبنایی-درونی در اقتصاد سیاسی خود گام بردارد. با قوی شدن و توسعه کشورهای جنوب امکان تحول در جامعه بین المللی هم میسر می شود. آن موقع قدر و منزلت

سازمان ملل متحد هم اعتلا پیدا می کند. پاسداشت همین سرمایه های نهادی و معنایی سازمان ملل متحد وظیفه مهمی

است. این دستاوردها محصول ۷۵ سال رنج، عشق، تلاش، امید و از خود گذشتگی است.

ناتالز گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

برای مطالعه بیشتر در مورد مطالب این سمپوزیوم به این آدرس ها مراجعه فرمایید:

<https://www.un.org/en/un75>

<https://www.un.org/en/sections/issues-depth/poverty/>

<https://www.un.org/en/sections/issues-depth/gender-equality/>

<https://www.un.org/en/sections/issues-depth/global-issues-overview/>

<https://www.un.org/sustainabledevelopment/>

<https://www.un.org/en/spotlight-initiative/index.shtml>

<https://brill.com/view/title/33276>

<https://opil.ouplaw.com/page/897>

<https://www.cambridge.org/core/journals/ethics-and-international-affairs/latest-issue>